



ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دزمنندگان پیشگام مستضعفین ایران

نشانی: میدان امام حسین (عزیزه) پاساژ شهرام، طبقه چهارم تلفن ۷۶۰۶۶۳

تحلیلی از منطقه سیستان - بلوچستان

هشدارهای آرامش قبل از طوفان.

(۱) - سیستان

۱ - چگونه میتوان از وقایع پیشی گرفت:

در تحلیلهای گذشته مان بر روی وقایع اسف بار منطقه کردستان، با ریشه بایی بحرانیهای جاری این منطقه هشدارهای خوین نهفته در بطن شان را متکس ساختیم. تا که توده ها را تبیینی باشد از حق و باطل و پژوهشگران وارسته متعهد مردمی را چراغ راهی در ظلمت و تاریکی فرا گیرنده شبهه.

تحلیلیمان بر روی وقایعی بود که از مدتها پیش وقوعش را هشدار میداد و همگان را به پیشی گرفتن از خود فرا میخواند. هشدارهای که طنینش فضای سموم جامعه مان را پوسته درمی نوردید تا به گوش نشیند و بر دلی اثر گذارد و مسئولینشان را بیادشان آرد. اما مسومیت فضای شبهه آتچنان مهری بر دلها و گوشها کوبیده بود که توان دریافتش را نداشتند، تا بالاخره وقایع اسفبارش بوقوع پیوست و ناگهان چشهای خواب گرفته حزن آلود را بخود خیره ساخت، چرا که هشدارش آغشته بخون بود و نقش بسته بر زمین.

لیکن این بار سخن از وقایعی است که پیش از وقوعش هشدارش را دریافته ایم و بر آنیم تا که قبل از آمیختن با خون محرومان ستمدیده و نقش بستن بر زمین، بازگوش کنیم و همگان را به پیشی گرفتن از آن فرا خوانیم، چرا که پیشگامان مردمی را عظیمتر از این، رسالت و مسئولیتی نیست. بویژه در این چنین شرایطی که حال اندیشی و مصلحت بینی بقره در صفحه ۲

به پیوندگان راه حق و تشنگان وادی حقیقت.

همانگونه که در سخی با

خواننده آرمان مستضعفین -

شماره ۱ و ۲ به اطلاع همگان

رسیده است، سازمان دزمنندگان

پیشگام مستضعفین ایران بر

اساس نتایج حاصل از تحلیلهای

اجتماعی خود، رسالت خویش

را در این یافته است که از طریق

افزایش سطح آگاهی و شعور و

درک و بینش متکشی و اجتماعی

مردم با جمود و سگونی که بر

جو علمی و فرهنگی جامعه حاکم

است مبارزه کنند تا بتوانند بدین

وسيله، نیروهای بالقوه موجود

در شش جامعه را که هنوز مغفلین

شبهات بعد از انقلاب شده

اندو سراپا، پایشان را محذور

نگردانست و پیوسته در جستجوی

سرچشمه های زلال حقیقت می

باشند شکل داده و در صبر

تکامل و رشد یابندگی انقلاب،

از آنها بهره گیرند.

برای نیل به چنین هدفی

سازمان از طرق گوناگون وارد

عمل شده است، از جمله:

انتشار تحقیقات و تحلیلهای

اعتقادی، سیاسی، فلسفی،

اجتماعی... خود، گاهین کار

توسط ارگان رسمی سازمان

(آرمان مستضعفین) و سایر

شرایط مربوطه انجام می گیرد

همچنین، سازمان اقدام به تشکیل کلاسهای کرده است که افراد علاقمندی را که خط مشی سازمان را پذیرفته اند و مایلند در مسیر حرکت آن گام بردارند، از نظر بینش متکشی و اجتماعی تحت آموزش قرار دهد. لذا، بدینوسیله از خواهران و برادرانی که مایلند در زمینه های مختلف اعم از اعتقادی، سیاسی، فلسفی و متون اسلامی نظیر قرآن و نهج البلاغه، از آموزشی متدیک و پیوسته برخوردار شوند و با مفاهیم حقیقی مکتب آشنایی بیشتر و عمیقتری پیدا کنند، دعوت میشود تا جهت شرکت در کلاسهای مختلف اعتقادی، سیاسی، فلسفی و نهج البلاغه سازمان، همه روزهای جمعه از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ ظهر و از ۴ بعد از ظهر تا ۸ شب به دفتر آرمان مستضعفین واقع در میدان امام حسین (عزیزه) پاساژ شهرام، طبقه چهارم مراجعه کنند تا نسبت به شرکت آنها در کلاسهای مذکور، اقدام مقتضی به عمل آید.

"والسلام علی مرآ - الهدی"

برخی از دیدگاههای ما:

۱ - سرمایه داری وابسته، بیماری مزمن جهان گرسنه:

جامعه ما از دیدگاه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی سیاسی... در زمره کشورهای استعمارزده و بعمارتی "جهان گرسنه" است. رنج بزرگ خلقهای این

از دیدگاه ما، بلوک بندیهای نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی... که جهان را به سه بخش عمده تقسیم می کند و ما ملت های فقیر و استعمار زده را جهان سوم می خواند، فریسی پیش نیست. و نیز تئوریهایی جدیدی که جهان را به پنج قطب عمده تقسیم می کند و... بگونه ای دیگر توجیهی است بر ظلم و ستمی که بر ما ملت های فقیر و استعمار زده می رود. اما خود ما معتقدیم که جهان کلا "دو بخش است یکی "جهان سیر" و دیگری "جهان گرسنه".

"جهان سیر" دارای خصوصیات زیر است: ۱ - دستمزد گران ۲ - مرگ و میر کم ۳ - زاد و ولد کم ۴ - خدمات اجتماعی مرتب ۵ - گفاف مواد غذایی مناسب ۶ - درآمد سرانه زیاد. "جهان گرسنه" نیز دارای خصوصیات زیر می باشد: ۱ - دستمزد ارزان ۲ - مرگ و میر فراوان ۳ - زاد و ولد فراوانتر ۴ - خدمات اجتماعی صفر ۵ - کمبود مواد غذایی فوق العاده ۶ - درآمد سرانه کم.

برای توضیح بیشتر در این مورد به کتاب:

"مصدق پرچمداران سیدنا لیسیم در جهان سوم" و نیز به سایر مقالات اپیدئولوژیک - سیاسی سازمان مراجعه شود.

چگونه کاروان انقلاب را در بستر استیتش به پیش برانیم؟

در برخورد مستقیم با سائل و در گریه پایشان ره پیمود؟

چرا که، هر آنجا که سخن از مردم گفته شود و توده ها

در آن حضوری نداشته باشند، سخن گفتن از مردم، با انسان

رامبتلای خطا و اشتباه و کج روی میکند و یا به خیانت بخلق

و امیدارد، بر این مبنا، سازمانی که معتقد است، موضوع حرکتش

مردم است و هدف حرکتش کار برای مردم، بهتر نیست کتکار

خودش را با بهای مردم و همدوش با آنان شروع کند، و در

عوض پرداختن به کند و گاو مسائل فکری - اپیدئولوژیک دور

از مردم، به میان آنان رود و حرکتش را به آغاز و عملا

توده های مردم را موضوع حرکت خویش قرار دهد؟ آیا تنها

در این صورت نیست که میتوان به حاصل پر برکت حرکت چشم

دوخت و امیدوار گشت؟ چرا که هم با مردم بودا هم و هم

آشنایی به دردشان آنها بهتر نیست موضوع را با موضوع بررسی

کرد و از تقسیم موضوع بدو قول مردم، و ذهنیت دور از مردم،

اجتناب ورزید؟ آیا...؟

اینها سائلی از این قبیل، سؤالات و انتقاداتی است

که همواره در رابطه با خط مشی فعلی سازمان (استراتژی جدید

بعد از انقلاب) مطرح میشوند و باعث میشود تا افراد مختلف

بر اساس دیدگاههای متفاوت خویش هر کدام بگونه ای بقضات

نشینند.

از نظر گاههای تنگ و تاریک و افکار بسته منجمد انسل

بقره در صفحه ۱

از جمله مسائل مهمی که این روزها پیوسته پیرامون استراتژی کنونی سازمان مطرح میشود این است که، آیا استراتژی فعلی ما مبتنی بر کار فکری - اپیدئولوژیک (عقیدتی) ما را از عمل باز نمی دارد؟ آیا بهتر نیست که در این شرایط کار فکری عقیدتی را کنار گذاشته و جوانان دیگر محافل و مجامع و سازمانها و تشکیلات و غیره... بکارهای سازندگی اشتغال ورزید و دوشادوش آنها به جهاد سازندگی پرداخت؟ آیا بهتر نیست بجای اتخاذ چنین خط مشی، در این چنین شرایطی، بر عزمها و کارخانها را صحنه عمل خویش قرارداد، تا از طرفی بتوان به دردها و نیازها و درگیریهای زحمتکشان واقف شد، و از دیگر سواز انحراف احتمالی در رابطه با کار اپیدئولوژیک جلوگیری کرد و خود را از گرداب "سکتاریسم" و "اوانتاریسم" رها نمود؟

آیا سطوف داشتن تمام توجه، نیرو و حرکت در این چنین شرایطی، به تعلیم و تلم و صرف تمامی اوقات در جهت فعالیت های فکری - اپیدئولوژیک یک نوع مشغولیت ذهنی نخواهد بود که بدنبال خود ذهنگرایی را ببار آورد؟ آیا احتمال این انحراف نمیرود که حرکت سازمان به رشد و تربیت انسانهایی ایده آلیست و ذهنگرا بپایانجامد که تنها توانائی فعالیت ذهنی داشته باشند و در میدان عمل بپیورده و بپوچ؟

آیا بهتر نیست که کارهای ذهنی را هم با همگان با توده های که پشتوانه حرکت اند انجام داد و دوشادوش آنها

برخی از دیدگاه‌های ما.

از صفحه ۱

دو نسخه متفاوت می‌نویسند. بنابراین هیچ‌گونه اشتراک عملی در بین آنها موجود نیست، بلکه آنچه بین این دو مکتب حاکم است "رفات" است. مارکسیسم و اسلام، در راه از بین بردن "رفات داری" دارای وابسته (هدف مشترک) بهم "رفات داری" نه اشتراک. زیرا هر کدام برای از بین بردن راهی متفاوت با دیگری پیشنهاد می‌کند.

۴- استراتژی و تاکتیک ما در موقعیت کنونی:

جای هیچ شکی نیست که شرط ضروری تکامل انقلاب مردمی ایران در شرایط فعلی، نابودی تمام آثار باقی‌مانده از رژیم سلطنتی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه‌داران و زمیندارانی است که همان‌گونه که گفتیم عاملان مستقیم امپریالیسم در مسیر ما هستند. تا به بدست‌یافته قدرت، از دست‌ان عریان امپریالیسم به دست طبقات محروم و رنج‌کشیده مردمان، که تنها پتانسیل‌های ادامه حرکت آنها هستند، انتقال یابد. و آنگاه شرایط مناسب فراهم شود تا این طبقات مستعبدیه، بر اساس تئوریهای مکتب به آجتان رشدی برسند که اماات و سپس ورنشان در زمین، تحقق یابد. تحقق این امر تنها در سایه رستاخیز و حکومت مهدی (عج) امکان‌پذیر است.

در این رابطه، استراتژی کلی سازمان مبارزات از تحقق جامعه توحیدی ایده‌آلی که افراشد در جریان سیر صعودی تکامل خویش براساس آگاهیهایی که کسب کرده‌اند، برآمده است. اهداف اقتصادی - اجتماعی رسیده‌اند و "آزادی" انسان را در بنای غیر بورژوازی آن (یعنی مکتبی آن) تحقق بخشیده‌اند. و از این زمان است که تکامل حقیقی انسان و جامعه توحیدی آغاز میگردد.

افراد انسانی در این جامعه از وحدت فکر، وحدت عقیده، وحدت مذهب و وحدت عمل برخوردارند و تحت رهبری مستقیمین، برای رستاخیز و احیای ادبیت، خلافت، خلود، آگاهی، زیبایی، خیر، وجود، لطف، عفو، عدل، عظمت و ... و مطلق بی حد و مرز و بی نهایت، در حرکتند.

و مستقیم که تحقق یک چنین جامعه‌ای تنها در زمان مهدی (عج) میسر خواهد شد و تا آن زمان انسان‌ها باید با حرکت، تلاش، یونددگی و جوشش و توفندگی خوش، زمینه را برای رستاخیز مهدی و برای جامعه توحیدی مبتنی بر قسط مهیا سازند. تاکتیک‌هایی که برای رسیدن به یک چنین هدف استراتژیکی در طول تاریخ اسلام، توسط پیغمبران مردمی اتخاذ می‌شده است بدو صورت بوده: یکی محمد (ص) عبارت بود از: "پیام - خون" که به ترتیب در دو حرکت مکی (سیزده سال) و مدنی (ده سال) آن حضرت تجلی یافته بود. حرکت مکی پیامبر، حرکتی بود در جهت فرد سازی (تشکیل حزب پیشگام) براساس پیام (قرآن) و حرکت مدنی آن حضرت، حرکتی بود در جهت جامعه‌سازی توسط خوین (لایق‌الناس بالقسط). اما تاکتیک حسن (ع) عبارت بود از "خون - پیام" به این ترتیب که حرکت عاشورا تجلی "خون"، و حرکت زینب تجلی "پیام انقلاب حسین (ع) است. پس شکل تاکتیک "خون - پیام" یا "پیام خون"، هیچگاه ثابت نیست و بسته به تشخیص و شناسایی پیغمبران مردمی از اوضاع اجتماع زمان خود، در هر زمانی می‌تواند تغییر کند. براین اساس، تاکتیک سازمان، تا قبل از سقوط رژیم شاه عبارت بود

میگردد و بنابراین هدف آن فقط نابودی سرمایه‌داری در قرن نوزدهم بود که در آن زمان، تنها در کشورهای بزرگ اروپایی نظیر آلمان، انگلیس و فرانسه تسخیر گرفته و گسترش یافته بود.

مارکسیسم قرن بیستم که همزمان با رشد روز افزون سرمایه‌داری، پدید آمد، می‌نمود تا بدولت‌های خود را بر اساس مانی علمی سوسیالیسم خاص مارکس تبیین کند. و عبارت دیگر این سوسیالیسم را که تنها یک علم بود، تبدیل به ایدئولوژی نماید. و از آنجا که "سرمایه داری وابسته به امپریالیسم" یک پدیده قرن بیستمی است، بنابراین مارکسیسم دولتی مبارزه با آن را در سر لویه "برنامه" خویش قرار داد. اما همان‌گونه که امروز بروشنی پیداست، اگر چه مارکسیسم دولتی توانسته است با سرمایه داری در کشورهای "جهان گرسنه" و وابستگی آن به امپریالیسم مقابله کند و در خیلی مناطق هم بر آن به‌روز شود، اما وابستگی این کشورها را در جبهی دیگر مستداده است. و در حقیقت اگر چه سرمایه داری را در این کشورها از بین برده است اما "وابستگی" آنها را نتوانسته است از بین ببرد چرا که جهت آن را از امپریالیسم به بلوک کونینسم تغییر داده‌است. پس با توجه به آنچه گفته شد میتوان چنین نتیجه گرفت که اصولاً "مارکسیسم، برای مبارزه با" سرمایه داری" بوجود آمده است و موجودیت خویش را در مدیون است. اگر سرمایه داری و بورژوازی وجود نداشت، مارکسیسم هم هیچگاه چه بعنوان یک علم و چه بعنوان یک ایدئولوژی، پدید نمی‌آمد.

و اما اسلام - همان‌گونه که میدانیم اسلام یک جبهه کلی از "استعاض" را در طول تاریخ ترسیم کرده و مبارزه با آن را بعنوان هدف اولیه خویش بر گزیده‌است. در هر بهرهای از ازمان، این "استعاض" شکلی خاص خود می‌گیرد و می‌تواند "مبارزه" اسلام آن نیز جبهی خاص می‌یابد. از عمده ترین وظایف مجتهد در هر زمانی این است که، شکل خاصی را که "استعاض" بخود گرفته است بشناسد و با توجه به بهشتیهای علمی و فکری و علمی در آن زمان، و هم چنین با در نظر گرفتن تئوریهای کتب و علوم ارائه میدهد - راه نهایی مقابله با این استعاض را به مردم نشان دهد. بالطبع، در هر زمانی، شیوای خاص برای مقابله با استعاض خاص آن زمان ارائه می‌گردد و این چنین است که مکتب، یوایی خویش را حفظ کرده و همیشه زمان را بدینال خود می‌گذراند. اینکه خود دشمنان زمان کشیده می‌شوند، با توجه به شرایط فوق، میتوان دریافت که در موقعیت کنونی، نظام استعاضاگر حاکم بر مالک اسلامی و در طبعی وسعت: مالک گرسنه، "سرمایه داری وابسته" است. و بنابراین بر مجتهدین است که با شناخت دقیق تئوریهای مکتب و نیز شرایط معنی اجتماع مانی و مادی علمی و علمی زمان، راههای مقابله با "سرمایه داری وابسته" را طرح‌کرده و به مرحله اجرا در آورند.

آنچه مسلم است، شیوه‌ای که اسلام در شرایط کنونی برای مقابله با این درد بزرگ خلقیهای مالک گرسنه ارائه میدهد، بدلائل فراوان، با شیوه‌ای که مارکسیسم ارائه میدهد متفاوت است. این دو مکتب چونان دو طبیب هستند که برای مداوای یک بیمار،

در اینجا باید توجه داشت که هدف ما، در این قسمت از مقاله، بررسی و مقایسه شیوه‌های مورد نظر این دو مکتب نیست، بلکه فقط قصد ما این است که به‌طور اشاره این نکته را گوشزد کنیم که در شرایط کنونی، خصوصاً در جامعه ما، دوره برای مقابله با "سرمایه داری وابسته" وجود دارد: یکی راهی که مارکسیسم دولتی ارائه میدهد و دیگری راهی که اسلام پیشنهاد می‌کند. همین.

بررسی و مقایسه راههای پیشنهادی این دو مکتب، در آینده بعمل خواهد آمد.

جبهت بازگشت دوباره امپریالیسم و قدرت گرفتن مجدد آن. و "وابستگی" کشورهای زیر سلطه، به امپریالیسم و استعمار، تنها در گذرگاه یک مبارزه مبتدو طولانی‌کنا نابودی کامل امپریالیسم استمرار حیات اقتصادی مالک گرسنه دارد و قطع یکباره این ریشه‌ها بدون جایگزین سازی ریشه‌های قومی و محکم، امکان‌پذیر نخواهد بود. و این جایگزین سازی دامری دفعی و خلق الساعه نیست.

پس در اولین قدم برای قطع سلطه اقتصادی امپریالیسم بر مالک گرسنه، باید با "سرمایه داری" به مقابله و وسیع و همه‌جانبه پرداخت. اما نباید چنین پنداشت که نابودی "سرمایه داری" رسالت ما هم در مورد نابودی امپریالیسم پایان می‌یابد، چرا که هر چند سرمایه داری بعنوان یک نظام نابود شود، اما "وابستگی"، که مغلط ذاتی چنین نظامی است و اصولاً خود، تولید کننده و زاینده "سرمایه داری" است - همچنان بر قرار است و بنابراین در دومین گام باید یک مبارزه مستمر و بی‌گیر را برای قطع "وابستگی" اقتصادی این مالک به امپریالیسم آغاز نمود.

۳- برای رسیدن به این اهداف، راههای متفاوتی ارائه شده است:

تا اینجا دانستیم که امپریالیسم از دو طریق به استعمار خلقهای جهان گرسنه و نیز مالک اسلامی میرود: یکی مستقیماً توسط کارتلها و تراستهای خویش و دیگری بطور غیر مستقیم توسط سرمایه داری وابسته. و این را نیز باید دانست که در کنار استعمار، وظلم و ستم اقتصادی که امپریالیسم بر مالک گرسنه روا میدارد، فرهنگ و تمدن و آداب و عادات بومی و اخلاق و رفتار ملی و مسلکی (در مالک اسلامی) و عنویات و ... و خلاصه هر چه را که در مقابل وینه ایشان شخصیت، استقلال و "من" بودن می‌بخشد نابود می‌کند.

اما از سوی دیگر گفتیم که درد اصلی مردم این مناطق، "سرمایه داری وابسته" است که با نابودی آن، سلطه اقتصادی و در نتیجه فرهنگی و سیاسی و اجتماعی ... امپریالیسم نیز از بین می‌رود. نابودی این نظام، نیز مستلزم یک مبارزه دو مرحله‌ای است: مرحله اول نابودی فعلی "سرمایه داری" در این مالک، و مرحله دوم از بین بردن "وابستگی" اقتصادی این مالک به امپریالیسم، در جریان یک مبارزه مبتدو و طولانی است.

اما برای عملی ساختن این دو مرحله، چه برنامه تئوریک و حساب شده‌ای را برگزینیم تا به بهترین وجهی ما به اهداف خویش برسیم؟ در اینجا با مسأله‌ای که بر این سؤال بود که در قرن نوزدهم، مارکس بر بنیای سوسیالیسم خاص پرودون و فوریه، "سوسیالیسم علمی" را پایه گذاری کرد. این سوسیالیسم، که مبتنی بر یک سری اصول و قوانین علمی بود، مالکیتی جسی بر ابزار تولید را در مقابل مالکیتی فردی که سرمایه داری بر آن مکتبی بود، تبلیغ

می‌کرد. - باید دانست که از بین رفتن "وابستگی" و باقی ماندن "سرمایه داری" نیز، نخواهد توانست راه بازگشت مجدد امپریالیسم را سد کند. چرا که سرمایه داری، ممکن نیست بتواند بدون "وابستگی" دوام بیاورد، و اگر کشوری اقتصاد خود را بر بنیای سیستم سرمایه داری تنظیم کند، ضرورتاً ناچار خواهد شد که به قطب‌های بزرگ سرمایه داری جهان و در رأس آنها امپریالیسم مالی آمریکا متکی شود.

پس، "سرمایه داری" و "وابستگی"، یکباره به وجودی متقابل دارند. هر کدام که موجودیت یافت دیگری را هم بدینال خود بوجود خواهد آورد.

در خلقهای این مناطق شدت بسط و گسترش داده است. گوناگونی که جهان بینی توحیدی "دنیا - آخرت" گرایانه، تنها را که به وحدت بین "دنیا" و "آخرت" قائل است، به جهان بینی شرک "دنیا" گرایانه که جدایی و انفصال بین "دنیا" و "آخرت" را معتقد است و تبلیغ میکند، بدل کرده است. و همین روحیه دنیا گرایانه است که تمام پایگاههای مکتبی - انسانی - اجتماعی را در این مالک فرو ریخته و تمام مادی اخلاقی ایشان را متزلزل ساخته است. و بالطبع مستقیم ترین نتیجه یک چنین گسترده‌گی بی کمر و پاهای در این اوضاع پدید آمده و در مقابل، متزلزل و بی اعتدالی نسبت به مکتب، انسانیت، اخلاق و رفتار اسلامی و عنویات را (که یکی از مهم ترین ابعاد وجودی انسان را تشکیل میدهد) بجای گذاشته - اینست، که صفوف متحد و متشکل ملل اسلامی، هر چه بیشتر شکاف برداشته و افسران این غلامان بزرگ، به‌شاز پیش‌نست به یکدیگر احساس غربت و بیگانگی می‌نمایند.

و به این ترتیب بود که استعمار در این صدسال اخیر، به کمک تثلیث شوم داخلی (ملت قدرت‌زور و زور و تزویر) و بسط و گسترش مادیت پرستی و جهان بینی شرک دنیا گرایانه، و هم چنین صادر کردن فرهنگ که در خور یک چنین جهان بینی باشد - سعی نمود تا جدا نمودن ما از حرکت اصل توحیدی امان و تهی کردنشان از محتوای غنی فرهنگی امان، تفرقه، اختلاف و چندگانگی را بر مبنای تعصبات قومی و نژادی و کشمکش های فرقه ای و مرامی گستر دهد و اختلافات بی پایان بر سر مرزبندیهای مصنوعی را که خود، ایجاد کرده بود هر چه بیشتر دامن زند. تا در این بازار آفتاب و آفتاب کالک آلود، به آنچه می‌خواهد دست یابد. یعنی: سلطه، همیشگی اقتصادی، نظامی و بدینسان بر ملل اسلامی.

و بدینسان بود که استعمار و امپریالیسم این چنین بر ما حاکم گشت و تمام سرمایه‌های ما را غارت نمود و از بهر یک واحد امداد نفع‌های صد ساله و دوست ساله بر گرفت. و امروز نیز صهیونیسم درست در همین رابطه، موجودیت یافته است تا با دامن زدن به تفرقه‌ها و اختلافات داخلی مالک اسلامی، فرصت مقابله متحد و یکپارچه با امپریالیسم را از ایشان بگیرد و استعمار و بهره‌کشی از خلقهای محروم مسلمان را تداوم بخشد.

۲- چگونه با سلطه اقتصادی امپریالیسم به مقابله خواهیم زد؟

آنچه که بعنوان نتیجه گیری از بحث فوق‌الفاظ اهمیت است این است که امروز، استمرار فارتگره‌های امپریالیسم - صهیونیسم از یکسو در قالب سرمایه داری وابسته انجام می‌پذیرد (شیوه غیر مستقیم) و از سوی دیگر از طریق کارتلها و تراستهای که در قالب کمپانیهای عظیم نفتی و اسلحه سازی و ... عمل میکنند (شیوه مستقیم). به عبارت دیگر، استعمار پس از پیدایش، و در ادامه رشد قدرت سلطه گرایانه خویش به مرحله‌ای رسیده است که ادامه موجودیتش تنها در سایه وجود سرمایه داری و سرمایه داران وابسته داخلی در کشورهای زیر سلطه و نیز سرمایه گذاری های فارتگرانه اش در این مالک، امکان‌پذیر است. و دقیقاً از همین نقطه است که راه مبارزه با امپریالیسم و استعمار مشخص میشود. و آن: نابودی سرمایه داری وابسته و قطع یزد از امپریالیسم جهانی است.

"سرمایه داری وابسته"، از دو جزه لاینفکو جدانشدنی تشکیل شده است: یکی "سرمایه داری" و دیگری "وابستگی". این دو، پیوسته در پیوند با یکدیگر بسر می‌برند و ریشه در حیات یکدیگر دارند لذا، نابودی "سرمایه داری" (بعنوان یک نظام) فقط بخشی از نابودی امپریالیسم را شامل می‌شود همه آن را، چرا که "وابستگی"، خود عاملی است

که مارکسیسم و اسلام را دو شریک میدانند که برای مبارزه با سرمایه داری میتوانند متحد شوند. - به بحث "ویژگیهای انقلاب اسلامی" در درد و درمان شماره (۱) و نیز سایر مباحث این مقاله مراجعه شود.

*** - به فوق‌الفاظ ویژه مهدی (عج) مراجعه شود، فقرت "غیاب - قیام" مهدی جولا ۱۳۵۵.

از "خون - بهام" و پس از سقوط این رژیم توسط انقلاب مردم، این تانکی به " بهام - خون" تغییر یافت. ■

۵- تخریب - سازندگی ... تا نبودی کامل ضد ارزشها و حاکمیت ارزشها:

دستیابی به هدف نهایی با جامعه توحیدی ایده آلی که دشمن رفت، تنها در سایه یک انقلاب مستتر مکتبی - اجتماعی امکان پذیر است. انقلابی که نتواند تمام ضد ارزشهای حاکم بر جامعه را در جهت حاکمیت ارزشهای اصل مکتبی نابود کند. این انقلاب دوید دارد یکی "تخریب" و نابود سازی ضد ارزشهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، انسانی، سیاسی ... موجود و دیگری "سازندگی" ارزشهای اصل مکتبی، فرهنگی، اجتماعی ... مطلوب.

این حالت "تخریب - سازندگی" باید تا نبودی کامل ضد ارزشهای فوق و حاکمیت ارزشهای مکتبی، تاوما "ادامه داشته باشد. زیرا هر زمان که ارزشهای توحیدی بر جامعه حاکم نباشد، "حتما" با ارزشهای ضد توحیدی و باطل حاکم است و با زمینه حاکمیت آن فراهم است. و آنجا که به جای حق، باطل حاکم است باید دو مرحله "تخریب" و "سازندگی" هنگام با هم ادامه داشته باشند. بنابراین، امکان استمرار ارزشهای توحیدی، نه در یک رابطه مکانیکی سبب و "تخریب" و "سازندگی"، بلکه در یک رابطه همگامی و استمرار این دو است که ایجاد میگردد.

۶- روند کنونی انقلاب به سمت تحقق استراتژی ما نیست:

انقلاب مردم ما تحت رهبری خمینی توانست اساس رژیم منحور و به تلاشی پهلوی را که عامل مستقیم امپریالیسم در منطقه بود، بیکاره درهم ببرد و با وارد کردن زخمی عمیقتر بر پیکر مجروح امپریالیسم، مهمترین مانع حرکت به سمت تحقق جامعه توحیدی را با زایل کردن ارزشهای خویش بردارد. اما علیرغم این غریز انقلابی و گام بلندی که به سمت هدف برداشته شد، عواملی چنگا باعث شده اند تا پوش انقلابی مردم ما در همین حد متوقف بماند. مهمترین این عوامل، عدم وجود یک سازمان پیشگام متشکل مکتبی است که بتواند رهبریت "ناس" را به سمت تحقق اهداف استراتژیک بدست گیرد.

این عامل سبب شده است تا رهبری مرکزی مردم بدست روحانیت و رهبری سیاسی آنها بدست یک دولت انقلابی ملی - مذهبی قرار گیرد که بر اساس خصم صیانت ویژه روحانیت و نیز این اشتغال، ادامه حرکت انقلاب بدست آن جامعه ایده آل ممکن نخواهد بود.

عامل دیگری که ادامه حرکت رشد پاینده انقلاب را ناممکن ساخته است، بی توجهی مسئولان امر به ارتقاء سطح خود آگاهیهایی مکتبی - اجتماعی مردم است. این مساله باعث شده است تا مردم نسبت به ملاکهای مکتبی و اجتماعی حق باطل ناآشنا بمانند و در نتیجه بر اساس همان ملاکهای قبلی خویش، به قطب کردن شخصیتها بپردازند. اتکا بیش از اندازه مردم به شخصیتهای انقلاب (از جمله رهبر انقلاب) باعث میشود تا به محققان این شخصیتها، مردم وحدت و انسجام خویش را از دست بدهند خصوصا که هیچ جریان انقلابی اصیلی که مورد اعتقاد و اطمنان مردم باشد برای بر کردن خلا رهبری وجود ندارد.

طرح نکردن مساله مالکیت و بالطبع مشخص نکردن جهتگیری ضد طبقاتی انقلاب توسط رهبر انقلاب و دولت موقت انتقالی، عامل دیگری است که رشد طبیعی انقلاب را متوقف ساخته است. زیرا سرمایه

داران وابسته ای که در رژیم سابق دارای موقعیت و مقامی بودند و دستشان از استثمار طالانه توده ها باز بود پس از اینکه در اثر انقلاب مردم، متواری شده و با زمینه رشدشان گرفته شد، می بینند که مسئولین دولت موقت انتقالی نه تنها گامی در جهت نفی حرکت اشتراک گرایی آنها بر نمی دارند، بلکه از ایشان دعوت به بازگشت به میهن و ادامه استثمار توده ها نیز می کنند! بنابراین دلگرم شده و بتدریج بکثرت باز می گردند و لباس انقلاب و مذهب هم می پوشند! تا در قالبهای جدید با خیال راحت تری به استثمار توده ها ادامه دهند.

به این ترتیب می بینیم که انقلاب نه تنها یک جهت گیری ضد طبقاتی ندارد، بلکه برعکس یک جهت گیری طبقاتی بنفع طبقات استثمارگر دارد! استدو بر این اساس، گالا "شخص است که به پیچوجه نمی تواند در مسیر رسیدن به هدف ایده آل گام بر دارد.

سرعت غافلگیر کننده انقلاب و نتایج زودرسی که با وجود اوضاع بسیار دشوار و زمینه لازم را جهت رشد و ارتقاء مکتبی و انقلابی خویش پیدا کنند. و بدین لحاظ میتوان گفت که زودرس بودن انقلاب، علاوه بر عواملی که فوقا ذکر شد و نیز دلایل دیگری که در سایر مقالات مشروحا ذکر کرده ام سبب شده اند تا انقلاب، تضمین لازم را جهت بر کشت زایدی بدست نیاورد و هر آن در لبه پرتگاه سقوط بسر برد.

بنابراین با توجه به آنچه گفته شد می بینیم که روند کلی حرکت انقلاب در شرایط کنونی، به سمت تحقق استراتژی نهایی ای که ما در نظر داریم نیست. در نتیجه، ملت ما اگر چه بخش عظیمی از سیرکلی انقلاب را بدست آورده است، اما بنحویت بزرگتر و مهمتر آن را که مداوم و استمرار آنست در دستور کار خود دارد.

۷- چگونه روند کنونی انقلاب را به مسیر حقیقی خود باز گردانیم ؟:

اکنون این سوال مطرح میشود که: پس با واقعیت چگونه باید برخورد کرد و چه باید کرد تا انقلاب به مسیر حقیقی خود باز گردد ؟ عبارت دیگر، در شرایط کنونی چه تانکی را باید اتخاذ نمود ؟ "خون - بهام" یا " بهام - خون" ؟

همانگونه که پیداست، برای مقابله با موقعیت ناهنجاری که ذکر آن رفت، دو راه در پیش است: یکی اینکه با تکیه بر حایب و نقایص اساسی انقلاب (واقعیت موجود)، تنها به این دلیل که حرکت انقلاب با وضع مورد نظر ما (حقیقت مطلوب) انطباق ندارد - و اقصیهائی نامطلوب را علم کرده و برای تغییر آن، دست به اسلحه ببریم (اتخاذ روش حادتر "خون - بهام") که در اینصورت تری جز حادثه کردن تضادهای موجود و تقویت ارتجاع مذهبی و رشد تروریسم و هرج و مرج، بدنبال ندارد. و در این میان، تنها امپریالیسم زخم خورده است که راهی برای بازگشت می یابد. بنابراین، این تانکی بجای اینکه مرهمی بر زخم ما باشد نمکی بر آن خواهد بود. و از این گذشته، حتی اگر ما بتوانیم از این طریق ضربه ای به ارتجاع مذهبی بزنیم، به ملت عدم توجه یک جریان پیشر و ترقی که بتواند جای آن را بر کند و مهمتر از آن، پایگاه توده ای هم داشته باشد - این ضربه، مستقیما به مردم و به انقلاب مردم وارد خواهد شد. و این خلا توسط ارتجاعی ترین نیروها بر خواهد گشت چرا که در این شرایط، ملایک، پایگاه مردمی داشتن است و این نیروها از این پایگاه برخوردارند. بدینسان حاکمیت باطن ارتجاعی ترین اقشار مذهبی، زمینه رتکاز هر چه بیشتر امپریالیسم و سرمایه داری وابسته را فراهم خواهد ساخت و در نهایت، انقلاب را به کام اینان سوق خواهد داد. و اما راه دیگر اینکه، از یکطرف با شناخت واقعیتهای موجود، همانگونه که هست، و در یکطرف با نقطه ضعفهای انقلاب و هم چنین نقطه های قوت

آن، و از طرف دیگر شناخت دقیق حقیقتهای مطلوب و مورد نظر، سعی کنیم تا با اتخاذ تانکیهای مناسب، وضع موجود را بر وضع مطلوب انطباق دهیم و کمبودها و نقطه ضعفها را از بین ببریم. بر واضح است که در این صورت، تانکی اتحادی ما نباید جای مرهم بودن، نمکی باشد بر زخم عمیق مردمان و بنابراین در موقعیت کنونی چنین تانکیی بحر تانکی "بهم" - "خون" نمی باشد. چرا که ما در زمان پیاپی سازندگی می کنیم و در زمان حسن (ع). و این، مهمترین و حساسترین نکته است که باید دقیقا شناخت و رعایت نمود. کوچکترین اشتباه و سهل انگاری در این مورد، خود آگاه و نابود آگاه ما را در کار امپریالیسم خواهد نشاند نه در مقابل آن!

با توجه به شناختی که ما از شرایط و جوهری جامعه داریم و نیز با در نظر گرفتن شناختی که از تئوریه و استانداردهای مکتبی بدست آورده ایم، بخشی شخصی داده ایم که تنها تانکیی که در مقطع کنونی متوازن ما را به سوی تحقق اهداف مکتبی ما بر میری کند تانکی "بهم - خون" است. بوسیله این تانکی اولا ما می توانیم در یک حرکت دراز مدت، گام نشنه بردمان را که برای دریافت خود آگاهیهایی مکتبی و اجتماعی له له میزند سیراب سازیم و به آن درجه از رشد مکتبی و اجتماعیمان برسانیم که خود را از قید و بند تقلید و عتدهای کورکورانه رها می بخشند و خود برای خود تصمیم بگیرند. و ثانیا، دستکاریهای دولت را افشا و اعتقاد نهائیم و ثالثا، سدی محکم برای مقابله با ارتجاع در این جو آشفته، زمینه ای مساعد برای رشد خویش بدست آورده است تا کنیم. و رابعا" (که مهمترین همه هم هست) این تانکی ما نه تنها وسیله ای برای سو استفاده امپریالیسم زخم خورده نخواهد شد، بلکه مردم را در ظل یک خود آگاهی عمیق مکتبی اجتماعی بر علیه آن بسج دائم خواهد کرد.

بنابراین تانکی اتحادی ما، حربه ای است ضد امپریالیستی - صهیونیستی - اشتراکی - ارتجاعی - استبدادی، آنچه که اتخاذ این تانکی را برای ما ممکن ساخته است، همانگونه که گفتیم آگاهی به وضع موجود و وضع مطلوب بوده است، و اگر تنها و تنها، عدم انطباق وضع موجود با وضع مطلوب، تعیین کننده تانکی برای ما میبود، علاوه بر اینکه موفق به انتخاب تانکی صحیح مکتبی نمیشدیم، تضاد اصلی را هم فراموش می کردیم و در نتیجه، عمل ما زمینه ساز رشد این تضاد میشد. اگر چه ما تانکی مورد نظر خود را (بازاره اعتقادی - سیاسی) بعنوان بهترین و مهم ترین تانکی می شناسیم اما بر این حقیقت نیز واقفیم که بهترین تانکی، همیشه تنها تانکی ممکن نیست.

و چه بسا که در رابطه با واقعیتهای متنوع اجتماع، بهترین تانکی، کمتر از هر تانکی دیگر به موقعیت بیانجامد. همانگونه که علی (ع) در زمان خود بهترین تانکیها را انتخاب کرد اما کمتر از هر تانکی دیگر موقعیت شمشیر شد و این مساله دلیل بر اشتباه اوو با نفس بودن حرکتش نبود.

۸- "احساس فقر" عامل حرکت است نه "خود فقر":

غفلت ذهنی بی که غالب تحصیلکرده ها و حتی روشنفکران انقلابی اندیشش بدان دارند اینست که از آنجا که آنها "احساس فقر" گرفتار رنجش (غفلت گرای) ویژه متفکران هستند، راسی تا نسیم با واقعیت در کوکولس عینی آن، گرد هم می نشینند و بر اساس مفولات عقلی و منطقی و اصول سانیسم (علم گرای) از واقعیت سخن می گویند و غیبا "به مورد آن به تجزیه و تحلیل، و نتیجه گیری و قضاوت می پردازند. و قواعدی را بر مبنای فرهنگی اینچنین ذهنی و دور از واقعیت بدست می آورند و آنگاه به طرح نقشه برنامه ریزی و سپس عمل می پردازند. پس از اینکه به مرحله عمل نزدیک میشوند و با واقعیت برخورد عینی و ملموس میکنند، چون احساس می کنند که سخت با آن می گمانه اند به مسخ و تحریف آن دست می زنند. چرا که از یکطرف نمی توانند به

بزرگد که سانی علمی و عقلی آنان غلط است و دور از واقعیت. و از طرف دیگر به نمی توانند واقعیتی را که عبا "مشاهده میکنند انکار نمایند. در مواجهه با این تناقض است که دست به تحریف واقعیت می زنند تا آن را با واقعیت ذهنی آنان انطباق دهند. و جالب این است که در اینجا هم، سعی نمی کنند تا واقعیت را با واقعیت ذهنی افکار مجرد ارواقیت خویش را با واقعیت طبقاتی دهند، بلکه سعی دارند تا واقعیت را بر نظریات ذهنگرایانه خویش انطباق دهند! و این خود نشانگر خلعت مجرد اندیشی و ذهنگرایی آنهاست.

یکی از اصول عقلی و سانیستی که مایه عطا ها و اشتباهات فاحشی در ماست این است که مظهران این طرز نگرش، چنین می پندارند که نفس وجود و فقر و گرسنگی ستم و استثمار و عواطفی از این قبیل، خود علت تغییر و تحولات جبری و وقوع صحن و افکار و انقلاب اجتماعی خواهد شد! یک چنین نتیجه گیریهای زائیده همان طرز نگرش عقلی، منطقی و علمی است و مظاهر کالا "سندل و فابل قول هم حلو میکند. اما متأسفانه واقعیت، هیچگاه صحت آن را تأیید نمیکند و به عینه مشاهده می کنیم که این، فقر و گرسنگی ... نیست که یک تانکی را بر علیه نظام ظالمانه حاکم بر خویش می شوراند بلکه "احساس فقر"، "احساس گرسنگی"، "درک وجود تضاد طبقاتی" و "آگاهی به ستم و استثمار" است که حرکت می آفریند و توده ها را به عصیان بر علیه وضع موجود وامیدارد.

بنابراین تا واقعیتهای ناهنجار اجتماعی نظیر تضاد طبقاتی، ستم اجتماعی، فقر مادی و فرهنگی و ... وارد خود آگاهی و احساس و درک توده ها نشود، هیچگاه به مقابله با آنها بر نمی خیزند و هیچگاه حرکتی از خود بروز نمیدهند. چنانکه هم در تاریخ و هم در جغرافیا آگاهی به این واقعیت که قربانیان طواری فقر و ستم و تبعیض و تضاد طبقاتی و اجتماعی و ... در بدطن خود داشته اند و تحمل نمودند اما هیچگونه بویستی، جوششی و عصیان در مقابل آنها نداشته اند. و باز چه بسیاری جوامعی که هزاران سال است در یکی از دوره های ابتدایی رشد و تکامل تاریخی خویش متوقف مانده اند (و هم امروز هم میتوان آنها را مشاهده کرد) و گوئی هیچیک از آن تئوریهایی جامعه شناسانه و سوسیالیستی علمی و قوانین جبری فلسفه تاریخ و سیر جبری دیالکتیک و اصل قطعی تغییر و تحول، در موردشان صادق نیست!!

۹- امپریالیسم انسانی، تنها در سایه خود آگاهی میسر است:

پیامبر اسلام (ص) بر این نکته به خوبی واقف بود که جامعه تازه از بند رسته ای که قرنهای در زیر بار نظام ستم و استثمار پشت خم کرده و عصیتهای قومی و قبیله ای، خلق و خوی جاهلیت و روابط ضد توحیدی برده و ارباب بر آن حاکم بوده است، به سادگی و در عرض یک حرکت ده ساله (و در خیلی مواقع حتی کمتر از آن) نمیتواند به آن درجه آزادی انسانی و مکتبی رسیده باشد که خود بتواند بر مبنای ضوابط و استانداردهای مکتبی، برای خویش تصمیم بگیرد و روابط طبقاتی، قومی و قبیله ای را که قرن هاست با تمام وجود وی گره خورده اند، در تصمیم بگیرد و انتخابهایش دخالت ندهد. لذات که در زمان حیات خویش، دوازده نفر را بعنوان جانشین خود تعیین می کند (انتصاب، نه انتخاب) تا در طی دوره نسل، امامت و رهبری ایشان را بعهده بگردند و آنها را به آن درجه از رشد و بلوغ فکری

■ اشاره به حدیث پیامبر است که فرمود: "ان اوصیا بعدی اثنی عشر اولهم العلی ... و آخرهم المهدی - همانا جانشینان بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها علی ... و آخرینشان مهدی است." ■

و ملی برسانند که خود، بتوانند برسانای ملاکها و ضوابط مکتبی، برای خوش تصمیم بگیرند و سرنوشت سیاسی خود را، خود تعیین کنند. و تنها در این صورت است که "انتخابات" میتوانست مفهوم داشته باشد و دیکراسی و لیبرالیسم انسانی تحقق پیدا کند. چرا که، تا قبل از اینکه مردم به خود آگاهی لازم برسند، در حقیقت در صحنه تصمیم گیری ها حضور ندارند و بصورت "راس" اند نه "رای". بنابراین طعنه "وجودی" و صایب انتصابی" بجای "خلافت انتصابی"، این است که پس از امرگ پیامبر، مردم هنوز نمی توانستند آنگونه که "باید"، برسانای ضوابط و استانداردهای مکتبی سرنوشت خویش را تعیین کنند و خودشان برخوردشان حکم برانند. زیرا که این مردم، تا نتوانند دقیقاً با ملاکها، معیارها و مفاهیم حقیقی مکتب آشنا شوند و حرکت خویش را در کادر آنها شکل دهند و نیز تا نتوانند تمام آن علقه ها و پیوندهای غریبی و خاکی و قومی و قبیله ای را که ملاک برتری ایشان محسوب میشوند و شدت در تصمیم گیریها و عملکردهاشان دخیلند، بدور ریخته و خود را از قید و بند آنها رها سازند - نتوانند توانست که به آن درجه از رشد عقلی و معنوی برسند که آنچه را بصلاحشان است بشناسند و انتخاب کنند. و بنابراین، باید که این ملت در طی یک پروسه "طولانی سازندگی"، وجودشان را از تمام پلیدیها و سناپاکی ها پاک سازند و تمام روابط طالمانه و آداب و عادات سنتی و متحجر خویش را فراوش کنند و خویش را مطابق الگوی "امامت" بسازند. تنها در این صورت است که می توانست بر مبنای اصول دیکراسی و لیبرالیسم انسانی، در انتخابات شرکت کنند و پس از پایان گرفتن دوران "امامت"، خودشان با شایع و ایمان خودشان، آنگونه که شایسته میدانند به خلافت رسول الله "انتخاب" نمایند.

براین اساس، میتوان در مورد رای گیریهای که از پس از پیروزی انقلاب مردم در کشور خودمان، انجام میشود به قضاوت نشست و در باره "ملاک مکتبی و قرآنی داشتن و یا نداشتن آن، به بحث پرداخت. اولین رای گیری هگانی که پس از پیروزی انقلاب بعمل آمد، فراموشی بود که برای جنبه "فانونسی" دادن به "جمهوری اسلامی مجهول" انجام شد. آنچه که در اینجا قابل بررسی است این است که اولاً "کدام انقلابی، در طول تاریخ بوده است که حقانیت خود را به رای بگذارد؟! پیروزی ملت و قبول رهبری انقلاب از جانب ایشان، خود بزرگترین تأیید بر حاکمیت "جمهوری اسلامی مجهول" بود. و در ثانی، ملتی که تابع محض رهبری انقلاب است و با یک فتوی ای وی به خیابان میریزد و با فتوی دیگر به خانه بر می گردد - آیا میتواند صاحب "رای" باشد تا ما او را رای گیری کنیم؟! پیامبر حتی جامعه انقلابی پس از خود را که براربت انقلابی تر، به مفاهیم مکتبی آشناتر و بی غل و غش تراز ملت ما بودند و خود پیامبر، آنگونه که میخواست آنها را ساخته بود - صاحب رای نمی داند و خود برای ایشان جانشین تعیین می کند. و آنوقت ما چگونه میخواهیم از این ملتی که بیش از چند ماه پیشک هگانی در جریان انقلاب شرکت نکرده است و نتوانسته است آنگونه که "باید"، "باید" و پرداخت بشود، "رای" بگیریم؟! خصوصاً که نه تنها مردم، بلکه حتی روشنفکران و متعبدین مکتبی ما نیز آنچنان که باید به مفاهیم مکتبی آشنایند و ملاکهای سنجش حق و باطل را بخوبی نمی شناسند! نحوه رای گیری فراموشی، خود دلیل بارزی بود بر این مدعای ما. چرا که مردمی که فقط از جمهوری اسلامی نام آن را می دانستند، با صدور فتوی رهبری انقلاب، به پای صندوق های رای هجوم بردند و به "جمهوری اسلامی مجهول" رای دادند و این جمهوری با اکثریت مطلق پیروز شد. آیا چگونه - حتی به توصیه های طالقانی که معتقد بود "باید ابتدا قانون اساسی را تدوین کرد و به مردم

میتوان اسم این رای گیری گذاشت؟! ملتی که هنوز حضور خود را در صحنه حس نکرده است و هنوز انگای به نفس ندارد و تابع محض و بدون قید و شرط رهبری انقلاب است آیا میتواند مستقل "رای" داشته باشد؟! آیا می تواند در خارج از چارچوب قید و بندهایی که برایش تعیین کرده اند فکر کند و بالطبع، عملکرد داشته باشد؟! و آیا در این صورت، این ملت، "رای" است و یا "راس"؟! پس بخوبی روشن است که این "رای گیری" در حقیقت یک بازی و سرگرمی بیشتر نبوده است.

و اگر آن را با نحوه عملکرد پیامبر مقایسه کنیم می توانیم درک کنیم که آیا مبنای مکتبی و قرآنی داشته است و یا خیر؟! ملت ما قربان است که اجازه نیافته است خودش

مستقلاً برای خود تصمیم بگیرد، و بنابراین عادت نکرده است که "بخواهد" یا "بایستد" را در طول قربانها به تمام رگ و پی و اندام این ملت تزریق کرده اند. رژیمهای مطلقه ۲۵۰۰ ساله، شاهنشاهی، اسلامی بودنشان روز بروز موجودیشان در همس جهل و تبعیت کورکورانه، مردم نهفته بود. حتی مذهب نیز چنین است! از زمان صفویه به این طرف که مذهب شیعی، مذهب حاکم شد. و دستگاه روحانیت شکل گونی موجودیت یافت، پیوسته با تمام تلاش و کوشش به این ملت چنین فیهانده اند که تنها کسانی اسلام را می فهمند و می شناسند اصلاً "اجازه فهمیدن و شناختن و بکار بستن آن را دارند که دارای لسانی مخصوصی باشند و کتابها و مطالب بخصوصی را هم خوانده باشند و در محیط بخصوصی هم پرورش مذهبی یافته باشند! و دیگری بجز اینها نه حق شناختن و فهمیدن اسلام را دارند و نه توانایی را! بنابراین مثل ملت، باید همیشه پیرو باشند! باید همیشه تقلید کنند. باید همیشه آنچه را که این اسلام شناسان به شما میگویند بی چون و چرا بپذیرید و اصلاً به خودتان اجازه بررسی و فکر کردن پیرامون این مسائل را ندهید! چرا که اگر چنین کردید، "اصل اجتهاد" اسلامی بهم میخورد و نفی میشود!!

آری!... امروز پس از قربان تقلید و تبعیت کورکورانه، این ملت فرصتی یافته است تا "خودش" باشد. و شخصیت خویش را که پیوسته در طول تاریخ نفی می کرده اند باز یابد. و در این راه تمام چشم امیدش به ماست تا او را به "استقلال" برسانیم و "من" بودنش را بوی اثبات کنیم. اما در مقابل ما، چه کرده ایم؟؟... ما نه تنها در جهت مسیر هیچ گونه مکتبی به او نکرده ایم و قدمی در جهت شخصیت بخشیدن و صاحب "رای" کردن وی برنداشته ایم، بلکه حتی "رای" گیری از او را هم با "فتوی" و بر مبنای تقلید و تبعیت، انجام داده ایم!!

بجای اینکه همانگونه که پیامبر میخواست، در ارتقا طرح خود آگاهی این مردم بگوئیم و آنها را به آن درجه از رشد عقلی و معنوی برسانیم که خود، بتوانند اسلام را بشناسند، جامعه را بشناسند و در کادر تئوریهای مکتب اسلام شکل دهند و بنابراین صاحب "رای" شوند - ما باز هم آنها را در جهل و

شاساند و سپس از ایشان رای گیری کرد، تا این ملت بدانند که به چه چیز میخواهد رای بدهد، را نادیده گرفتند و موقعیتی را برای خود طالقانی فراهم آوردند که مجبور شد خودش هم به این جمهوری اسلامی مجهول رای بدهد!!

از دیدگاه ما "اجتهاد و تقلید" امری مقدس، قابل احترام، انقلابی، معین و اصولی است و باید تا زمانی که مردم به بلوغ عقلی و عملی نرسیده اند، از کسانی که بیش از آنها اسلام را می فهمند و به شرائط اجتماعی زمان، آشنا هستند، تقلید کنند. اما نه به شکل ارتجاعی و کورکورانه ای که اکنون عمل میشود.

غفلتان نگذاشته ایم و "راس" بودنشان را میوهام نه "رای" بودنشان را!!... با توجه به آنچه گفته شد، نظر ما اینست که تا زمانی که مردم به خود آگاهی مکتبی - اجتماعی نرسیده اند و با ملاکهای مکتبی و اجتماعی سنجش خو باطل آشنا نگشته اند، هر گونه رای گیری و نظر خواهی از ایشان، امری باطل، غیرانقلابی و غیر مکتبی است. باید به موازات جهاد آگاهی بخشی و انتقال قرآن، نهج البلاغه و سنت رسول الله به متن توده ها و آشنا کردن آنها با ملاکها و معیار ارزشهای مکتبی - افرادی متعهد، مسئول، با ایمان و آشنا به مفاهیم مکتبی و شرائط و اوضاع اجتماعی، مردم را در مسیر صحیح هدایت کنند و زمینه را برای حکومت ایشان بر خویش، مهیا سازند. تنها در این صورت است که لیبرالیسم انسانی در کادر مکتب اسلام تحقق خواهد یافت و "راسها" تبدیل به "رایها" خواهند شد.

۱- لیبرالیسم انسانی آری لیبرالیسم اقتصادی نه!

توجهی که معمولاً برای اینگونه انتخابات و رای گیریهای غیر مکتبی می کنند چنین است که می گویند: می خواهیم افکار لیبرالیستی و آزادخواهی در میان مردم رشد کند و به خیال غرب ثابت کنیم که تنها در غرب نیست که آزادی افکار و عقاید برقرار است، بلکه اسلام بیش از غرب به آزادی و لیبرالیسم انسانی اهمیت میدهد.

این نغمه که بیشتر از دهان روشنفکران و بشر دوستان ما بیرون می آید و دولت کویتی شدت آن را تبلیغ میکرد - ظاهر خوش آهنگ است. اما بنیمیم که در زیر این نام چه کردند و مسیر انقلاب را به کجا سمت دادند؟

اینها که لیبرالیسم و آزادخواهی را یک کلمه "خدای" می دانند، آنچنان در پیرامون آن تبلیغات کردند که ما ملتی ساده لوح خیال کردیم که آری می توان در زیر این شعارها، حقیقتاً "لیبرالیسم انسانی" را تحقق بخشید و همان آزادی بی را که اسلام منادی است برقرار کرد. اما چه خیال خامی! چرا که بزودی مشخص شد که مقصود این طرفداران حقوق بشر و ممالک های سیاست حقوق بشر کارتر، لیبرالیسم، انسانی و آزادبایا بشر دوستانه نبوده است، بلکه منظور لیبرالیسم اقتصادی و آزادی سرمایه گذاری "سرمایه داران وابسته" بوده است. سرمایه دارانی که سالها سال خون این ملت محروم را یکیده اند و تا توانسته اند به استعمار و بهره کشی از آنها پرداخته اند. آری! آزادی و لیبرالیسم برای اینها بوده است نه برای این ملت محروم و رنج کشیده که عمری را در فشار تئوری و اختیای پلیسی گذرانده است و اکنون احساس میکند که حق دارد پس از آنهمه شکنجه ها، زندانها، قتل عامها، خون دانهها، فداکاریها، از جان گذشتگی ها و ایثارها، نقشی به راحتی بگذرد و آزادی را مزوره کند!

وقتی که سخنگوی دولت (اسمر انتظام) از سرمایه داران فراری موت به بازگشت میکند و به آنها اطمینان میدهد که سرمایه هاتان محفوظ خواهد ماند! وقتی که رهبر انقلاب به کارخانه دارانی که به ملاقاتش رفته اند (و هم چنین به بازارها) میگوید که کسی حق ندارد متعرض شما شود و من از شما درخواست می کنم که به وضع کارگران رسیدگی کنید تا سرو صدایشان در نهایت آری در چنین فضای دیگر چگونه میتوان از لیبرالیسم انسانی سخن گفت؟! می بینیم که آن نغمه، ظاهر خوش آهنگی که برای ما سر دادند، در حقیقت نغمه "دلخراشی" بیش نبوده است. اکنون در جامعه ما "سرمایه داران" بلیدی که عمری از دسترنج مستضعفان ما کیسه های خود را پر کرده اند، از همه کمی آزادترند و دستان برای استعمار توده ها بسیار بازتر از آنست که فکر

— البته بگذریم که در این اواخر بناگاه تغییر چهره داد و او هم با صدور یک فتوی آزادیها را شدت محدود کرد!!

میکردند! و در مقابل، مستضعفان ما که برایشان به آزادی، عدالت اقتصادی و اجتماعی، و نظامی که این عدالت را در کادر تئوریهای اسلام حقیقی بخشد، حوینا داده اند و شکنجه ها و محرومیتها را متحمل شده اند. برای رسیدن به آنچه را که در آرزویش بوده اند باز هم باید دستان را در مقابل سرمایه داران و خرابو را زار دراز کنند و منظر باشند تا بولی به شماره، حساب مستضعفان ریخته شود و آنها از این گذر، به نوا بی برسند!! حتی ملی کردن بانکها، قذبی است بفتح سرمایه داران و سهامداران بانکها! چرا که به آنها گفته شده است هر کسی که مال باشد میتواند سهام خود را پس بگیرد و پول آن را از بیت المال مردم دریافت کند!! می بینیم که در لیبرالیسم اقتصادی، "ملی کردن" هم مفهومی دیگر بخود می گوید مفهومی که کاملاً "بزمان" ملت است!!

آری آن زمان که رهبر انقلاب می بایست علی وار، فتوی گرفتن مال سرمایه داران را بدهد هر چند که در کارنامه، زبانشان باند و با آنها آن کسزگانی خرید و باشند... فتوی برگزاری فراموشی را داد. آنهم چه فراموشی!! او این چنین بود که با فرمان خویش، سرنوشت انقلاب را در گروگن ساخت و آن را به دست لوزان دیکراسی سپرد. دیکراسی که به تکیه بر آراء مردمی داشت که هنوز رای ندارند و اگر هم دارند ارجحایی است! بروشنی محسوس است که در اینجا فقط یک "رای" وجود دارد و بقیه همه راستند و دیکراسی توان آن را ندارد که بین این دو را فرق بگذارد.

به این ترتیب می بینیم که انقلاب ضد استعماری و ضد طبقاتی مردم ما، چگونه دارد باز به روشنفکران لیبرال منش و شر دوست می شود و چگونه دارد به کام لیبرالیسم اقتصادی فرو میرود و شره تمام خون ها، جباهها، شهادت ها، ایثارها، شکنجه ها، زندانها، قتل عامها و... به پهن میرود!

با توجه به آنچه گفته شد، نظر ما اینست که تا خانه، مستکبرین را خراب نکرده ایم، نمی توانیم برای مستضعفان خانه بسازیم. اما نه شکم و حبیب این رای دهندگان را سر و بر نکرده ایم، نمی توانیم انتظار داشته باشیم که لیبرالیسم انسانی تحقق پیدا کند! او تا چنگال خون آلود و کثیف این سرمایه داران و رباخواران را از دامن مستضعفان کوتاه نکرده ایم، حق نداریم از حقوق بشر و دیکراسی دم بزنیم! و تا سرمایه داران را ملی نکرده ایم و حق اقتصاد سالم را پایه گذاری نکرده ایم، نمی توانیم قوانین اقتصادی اسلام را جاری کنیم! چرا که همانگونه که بارها گفته ایم: در جامعه ای که تمام تار و پودش بر مبنای سیستم سرمایه داری نسج گرفته و قوام یافته است نمی توان اقتصاد توحیدی را پیاده کرد. باید قبل از هر چیز، این ممالک با ناحق گرفته شده را از استعمارگران گرفت و به مستضعفان که صاحبان حقیقی اش هستند داد و آنگاه به اجرای قوانین اقتصادی اسلام پرداخت.

۱۱- طرح جنبه آزادی بخش الجزایر برای حفظ تداوم انقلاب:

مهمترین خطری که نهضت های مختلف ضد استعماری و رهای بخش خلقهای تحت ستم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین (جهان رنجر) را تهدید میکند (و حتی بسیاری هم بدان مبتلا شده و بسوی امپریالیسم گرایش پیدا کرده اند) این است که می بینیم خلقهای رزمنه "پیروزی که وارث خونهای شهیدای انقلابی می باشند و عمدتاً از چهره های گمنام کوچه و بازار و کارخانهای ترکیب شده اند، پس از اینکه با فداکاریهای خویش، استعمار و استبداد را کوبیدند، همینکه احساس کردند که خطر رفع شده و دشمن سرکوب گشته و نیروهای مردمی جانشین آنها شده اند، دوران مبارزه و جهاد را پایان یافته تلقی می کنند و زمان را زمان حکومت کردن و شره، چیدن می بیندارند. و از آنجا که اینها در انتها این مقاله

که لیاقت و توانایی حکومت کردن را در خویش نمی یابند، سبکراه را بدست تحصیلکرده های انتکوتلی که در این سالهای خون و خطر، از صحنه درگیرها و مبارزات بدور بوده اند، و بدست کار خود میروند، و اما این انتکوتلیهای که معمولا در کشورهای متروپل (مادر) تحصیل کرده اند و مدارک تخصصی خویش را در رشته های مختلف سیاست و اقتصاد و حقوق و جامعه شناسی و برنامه ریزی و طب و ... و ... نبراه آنها گرفته اند، بدین خاطر که برای رسیدن به این مقامات، زحرو زحمتی متحمل نشده اند و عوینی نرخیته ننداده اند، نمی توانند آنگاه که باید، دستاوردهای انقلاب را بر مدار حفظ کنند. خصوصا که سالها دوری از میهن و مللکشان آنها را گسلا نسبت به خصوصیات اجتماعی مردستان، دردها و رنجها و امیدها و خواسته ها و نفعهای و نقطه قوتها و ارزشها و امالتهای ... و ... نشان بیهگانه ساخته است. و این سخنران رنج ناکشیده، تنها به این دلیل که مدارک تحصیله در مورد شیوه اداره، مللک دارند و نیز به لطف چهار کتاب و مقاله که خوانده و سیا نوشتند، خود را محق می دانند که وارث آن ساجدها رنج ناکشیده و عوین داده بشوند. و چون مقام و سرلی با د آورده نصیبتان شده است و برای رسیدن به آن هیچگونه رنج و زحمتی متحمل نشده اند و حتی صنی درده و رنج را هم که مردم کشیده اند نمی توانند درک کنند، بنابراین برای حفظان از هر وسیله ای که بدست بیاورند استفاده می کنند و ناخود آگاه از گرگی در لباس میش هم استمداد می طلبدند. چرا که اینها گرگ را و میش را می شناسند و مشمعات آنها را در کتابها خوانده اند اما اگر در لباس میش رانی شناسد زیرا تنها در صحنه عمل و مبارزه و درگیری بیس حق و باطل است که میتوان شبیه (گرگ میش) را شناخت و اینها، اصلا در صحنه عمل نبوده اند که بتوانند چنین شناختی کسب کنند.

اینجاست که در هوای گرگ و میش پس از انقلاب (یعنی دوران شبهه) پس از انقلاب که ضد ارزشهای ارتجاعی، خود را در لباس ارزشهای انقلابی پنهان می کنند) راه (حق را از چاه (باطل) می توانست تشخیص بدهند و بنابراین خود را بیه خود، مردم را درون چاه (ارتجاع باطل) سقوط میدهند. مردم نیز دلشان به این خویش است که بپای آن فراتر بمانند، انگلیسی ها و آمریکایی ها که تاکنون در قالب رژیمهای خود فروخته، برایشان حکومت میگردند - اکنون کسانی هستند که همه اسماهان بویی است و هم محل تولدشان !

پس می بینیم که در اینجا مردم با یک تناقض عجیب روبرو هستند: از یکطرف نمی توانند خودشان مللک را اداره کنند چرا که نه سواد علمی آن را دارند و نه تجربیات عملی اش را. و از طرف دیگر نمی توانند کار را بدست تحصیلکرده های بی درد و رنجی که دستی از دور برایشان داشته اند بسپارند و خودشان کار بنشینند و انتظار داشته باشند که این انتکوتلی های بی درد و رنج آنها را بجا بیاورند و انقلابی شان برسانند!

در جامعه کنونی ما نیز یک چنین تناقض آشکاری، نا مایان است: از یکطرف در بین مردم ما جیل، به حنای بیسواد ی فرهنگی و آگاهیهایی اجتماعی و سیاسی، و هم چنین عدم آشنایی با طاهیم مکتبی حاکم است به گونه ای که مستقلا نمی توانند سرنوشت خویش را بدست خود، تعیین کنند و خودشان برخودشان حکومت کنند. و از سویی دیگر این سواد فرهنگی و آگاهیهایی اجتماعی و سیاسی مکتبی به قدر خاصی در تحصیلکرده های انتکوتلی تقلیل گرفته است که به هیچوجه در درون طبع خویش رانی نمی توانند حس کنند و آرزوهای آنها را نمی توانند تحقق بخشند.

در این شرایط حساس است که ملت ما زمام امور را بدست تحصیلکرده های انتکوتلی سپرده است و همین بدتدریج دارد از صحنه کناری می رود و به این ترتیب، همان مسیر ارتجاعی را می پیماید که اکثر انقلابات جهان گرسنه، پیوده و با

در حال پیچیدن است!

پس چه باید کرد؟ این تناقض را چگونه باید حل نمود تا هم مردم، به آنچه میخواهند، دست یابند و هم این متخصصین تحصیلکرده ها نتوانند سبیل خود و اختیار خود، انقلاب را به کام ارتجاع سوق دهند؟

شبهه آزادبختن الجزایر (F.L.N) پس از پیروزی بر دشمنان فرانسوی و کسب استقلال الجزایر از فرانسه در سال ۱۹۶۱، دقیقا با یک چنین مشکل و تناقضی روبرو شد و برای پاسخ به آن، طرحی را پیشنهاد نمود و به مرحله عمل گذارد که قسمت اعظم عملیاتی را که مردم الجزایر در ادامه، مسیر رشد یابنده، حرکت انقلاب با آن روبرو بودند، طرح پیشنهادی شبهه از این قرار بود که اینها بدینند که پس از پیروزی بدست آوردن قدرت، نمی توانند مثلا وزارت فرهنگ را بدست ستارخان، امور خارجه را بدست باقر خان و اقتصاد را بدست علی مسو سپارند. چرا که اینجا جای ساختن است و تخصص لازم دارد از شهادت و مردانگی و جانبازی و انسانیت اعمال این قهرمایان بگری ساخته نیست. و باید ارتضیل کرده ها و متخصصین فنی استفاده کرد. اما این متخصصین و تحصیلکرده ها نیز از آنجا که سالها از صحنه اجتماع و مبارزات و درگیرها دور بوده اند و در جریان مبارزه و عمل، آنگاه که باید ساخته نشده اند و گوشت وجودشان صقل نهموده است و سا برای نی خود درد و رنج مردم را لمس کرده و پیوری درامش چاره مناسب پیدا میکنند. و اگر بحال خود رها شوند، از آنجا که تجربه عملی ندارند، نمیتوانند به این حرفها عمل کنند. پس سرنوشت انقلاب را به بدست آن قهرمایان ساز بی تخصص داد و نه بدست این متخصصین بی درد.

و اما آنچه که این شبهه پیشنهاد کرد از این قرار بود که گفتند: چون هر کدام از پشتهای حساسی مللکتی که نقش تعیین کنندگی در سرنوشت انقلاب دارد، دارای دو جنبه میباشد: یکی جنبه جهت یابی و تعیین خط خطی و راه و رسم کلی و طرح هدفهای اساسی، که جنبه ایدئولوژیک سه ساله است، و دیگری جنبه فنی و تخصصی امر است که جنبه تحقیقی و اجرایی دارد. از قبیل: تشریفات بین المللی و آگاهی برقرار دادهای حقوقی و سیاسی و اقتصادی میان کشور ها و نیز طرز عقد پیمانها و مسائل مربوط به علوم سیاسی و حقوق بین المللی که جنبه دیپلماتیک دارند. ... و بنابراین ما مثلا در وزارت امور خارجه، به جای اینکه سرنوشت این مقام حساس را بدست آن روشنفکر یساریم که در هنگامه ای که مردم ما در راه شهادت، سراز را نمی شناسند این بابا در کشورهای غربی نشسته بود و براساس یکسری فرمولهای ساخت متروپلی انقلاب مردم را تجزیه و تحلیل میکرد. و با بدست آن جباروز مجاهد عامی و بیسواد یساریم که به روابط سیاسی بین المللی اش، آشنایی ندارد - می آیم و هر دو را در این امر شرکت می دهیم. به این ترتیب که هر کجا که ساله تعیین خط خطی کلی و جهت گیری و هدایت و هدف یابی مطرح است، آن مجاهد مردمی مللکشان آگاهی را که هر چند بیسواد است و تخصص ندارد اما چون مبارزه کرده و خون داده، جهت گیری انقلاب را میتواند به شیوه ای انقلابی حفظ کند - به خدمت می گیریم. و از آن سو، جنبه فنی و تخصصی سه ساله را نیز به آن تحصیلکرده انتکوتلی می سپاریم تا تحت نظارت و رهبری آن مجاهد مردمی، امور را در جهت اهداف انقلاب هدایت کند.

تصمیم چنین بافت دوگانه ای که به نام آرگانهای اساسی مللک، سبب خواهد شد تا دیگر فلان وزیر امور خارجه، غریب زده، نتواند روابط سیاسی خود را بخاطر یک ... با انقلابی ترین کشور مللکان واقع کند و در کنار آن، از ناپدیدان سلطان زینبیر همان منشی خواهه نتوانستند به برنامه داران داخلی و خارجی پشتیبانی نمایند تا بدو پیوسته شمار لیبرالیم انسانی را بطورالیم اقتصادی بدل نمایند! و همچنین دیگر

او نخواهد توانست تا به اسم دفاع از آزادی و حقوق بشر !! و برای حفظ آزادی ایران و اسلام !! فتوای معوم می خدادان خویشا نام را بگیرد !! و بالاخره دیگر خلگی حرکت انقلاب، بدست چند تاروشنکر نای حاه طلب و مقام دوست و چند تا آخوند لباس دوست که حاضرند بخاطر نیرتهای فانی خود، به قهره را به آتش بکشند نخواهد افتاد. بلکه رهبری انقلاب بدست دستهای مطئن و بیرومند و مبارزان صمیمی ای خواهد افتاد که برای مبارزه علیه استعمار و ستم و استثمار، با تمام قات خویش باجاسته اند و همه زندگی و همتی خود را در این راه گذاشته اند. و برای رسیدن به اهداف انقلابی خود، و تخصصان تحصیلکرده ها را ابزار دست خویش و وسیله اجرایی خود خواهند گرفت.

۱۳- آیا این طرح در مورد انقلاب عملی است ؟

اما اکنون باید ببینیم که این پیشنهاد، در مورد انقلاب ما نیز عملی است یا خیر؟ و آیا ما می توانیم در این شرایط، تقویم انقلاب خویش را بدین وسیله معکسیم و از به ارتجاع کشیدنش مانع شویم؟ پاسخ، منفی است چرا که تفاوت عمده انقلاب ما با انقلاب الجزایر در این است که: انقلاب الجزایر توانست در جریان یک بومسه طولانی سازه، مردم الجزایر را به آن مرحله از رشد انقلابی برساند که بتوانند اهداف انقلابی خویش را بخوبی شناسند و در مسیر تحقق آن، متخصصین تحصیلکرده را به خدمت خویش بگنند. اما انقلاب ما بعلمت رود رس بودن و ادامه یافتن شتی سلسله، توده ای آن، نتوانست مردمان را به آن حد از خود آگاهی مکتبی - اجتماعی برساند که نتوانست با اصطلاح روشنفکران مقام دوست و آخوندهای لباس دوست را در استخدام خویش بگنند و به یک آنها روند و به تکامل انقلاب را تا رسیدن به جامعه متعصبه ایده آل ادامه دهند بلکه میسر نمی آید مردم هستند که فرستادیم رشد توسعه طلبی ها و قتر گرای های او دست یاب قرار گرفته اند و بنابراین نخواهند توانست آزادانه و آگاهانه، همچون ملت الجزایر، طرح مورد نظر شبهه آزادبختن الجزایر و نیز ما را بپایه کنند. پس بهر

سبب که ... در یک کلام: باید به جبران کار نگردهای گذشته امان به برگردن کشاف و از بین بردن عین الانها برآید. در این جاسه که توده های انقلابی از نظر شناخت کورند، طبع اند و متحر و اسیر در قالیبهای سنتی و آداب و عادات منطج اجتماعی اند و هنوز به آن درجه از استقلال رای و عمل نرسیده اند که در برابرین تحصیلکرده های فرصت طلب - از خود، ساجدهای بیدار و قهرمایان نام آور و آگاه میازند.

و تنها این تحصیلکرده های فرصت طلب هستند که می بینند و می دانند و می خوانند و می فهمند و بفهمه می آید و نه رای !! و در یک جنبش حاه ای محطو عیب افتاده از نظر فرهنگ مکتبی - انقلابی، حاسم ساختن، لوله کشی کردن و ده نمونه ساختن نمی تواند دردهای ریشه داری را که در عمق وجود این ملت محروم خانه کرده است و همچون خوره وجودش را می خورد و از هستی ساقطش میکند، درمان کند. باید قری اساسی کرد و استقلال از دست رفته این ملت را بدو باز گرداند تا بفهمد حس کند و با تمام وجودش بپذیرد که: آری! اوهم کسی است. او هم شخصیت دارد و قدرت اثر را دارد که خودش برای خودش تصمیم بگیرد که چرا همیشه در طول تاریخ چه در قالب رژیمهای شاهنشاهی و چه در قالب مذهب، به او این چنین فهمیده اند که باید همیشه مللک و تابع محض باشد و هیچگاه احساس استقلال و من بودن نکند! او طاعت ما بخود نباید و بویختن مکتبی نشود و دست از تظت کردن شخصیتها بر ندارد. هر گونه انتظار انقلابی اندیشد و عمل کردن از او بی مورد است و بی اثر. روشنفکرانی که حقیقا در این مورد احساس مسئولیت نمی کنند و برآورد مردم را نمی خواهند سبب بداندند که بحث و جد لهای روشنفکرانه خود را باید از چارچوب مصیبهای روشنفکر یسرون آورد

و " حرفهای بی را که ۳۰ سال است تکرار میشود و تاکنون ما را به هیچ کجا برسانده است به فعل " بزرگ زارند. باید دانست که تا من مردم بیدار نشد و وحدان آگاه اجتماعی نباشد، هر گونه بحثی، بحثی و عقیده و مکتبی عقیم خواهد ماند و به آنرا خواهد گریخت. اما چگونه به امروز بوضوح می بینم و شاهان ده هشتم ... آری! ... حریان انقلاب آنگاه سرب و غیر قابل کنترل اتفاق افتاد که توده های اصیل انقلابی ما که سالهای سال در زیر چتر احتیاطی پلیسی از هر گونه رشدی باز مانده بودند، محال آن را ناسندند تا خود را در صحنه باز یابند و به این حقیقت برسند که خود باید سرنوشت خویش را بدست گیرند این بود که سرعت بیش از حد انقلاب فرصت نداد تا شکلها تردمی بوجود بیاید و امرادی چون ستارخان، باقرخان و علی سوزا از متن این شکلها برحیزند و رهبری ملت را بدست گیرند و پس از پیروزی انقلاب به جای چند تا آخوند و چند تا روشنفکر نما، شورای انقلاب را تشکیل دهند و به تلاش این است که حان صد انقلاب سونی را نجات دهد و از حکم دادگاههای انقلاب، این تنهارامع انقلابی بوجود در متن انقلاب ما جلوهگری کند - دولتی انقلابی بر سر کار بیاورند که نه تنها بار انتفال قدرت را از رژیم سربگون شده، سلطنتی باشد توده های انقلابی عبید بگنرد و به انجام برساند، بلکه ضرایب کورنده و بی امان خویش تمام بپایه های طاموتی و دود خود بیدار فروریزد. و علاوه بر سرگویی کامل صد انقلاب سون، ارتش را نیز غریبان کند و تمام نهاد های وابستگی و دود خود بیدار از ملتی سازد. به این ترتیب، می بینیم که این عناصر ملی - مذهبی ای که امروز فعالیت مللکتی را در دست دارند، نه می توانند نه باید از ایشان انتظار داشت که انقلابی عمل کنند، چرا که خللشان انقلابی بار نیامده است و این، تنها مردم اند که قادرند بپایه بار رهبری خویش انقلاب را از ورطه سقوط و انحطاط برانند. و اما این مردم نیز، تا زمانی که به خود جوشی، حرکت و ولایت نرسیده باشند نخواهند توانست قهرمایان و شخصیت یاب شده ای را با همان سهای صمیمی و اصیل و صادق و مردمی و به تعبیر زبانی قرآن، " امی " در میان خود بپروارند که قدرت آن را داشته باشند تا با مللکد انقلابی خویش، تحصیلکرده های متخصص را در خدمت انقلاب بگنرد و اگر چنین نباشد، تحصیلکرده های انتکوتلی هرگز نخواهند توانست به نیابتشان انقلاب را در مسیر حقیقی خویش به پیش برانند. و حتی اگر در بدو امر به موفقتهای مرحله ای هم دست یابند، در ادامه، مسیر، آنگاه که خنثی، مشتاق، تعالیات و وسوسه های زور و زور هجوم می آورند، با پادشاهان درهم خواهد شکست.

نتیجه:

پس میتوان چنین نتیجه گرفت که در شرایط کنونی، دو ساله است که میتوان پاسخگوی چه باید کرد؟ " ما باشد: اول اینکه باید این حقیقت را بدینست که تحصیلکرده های انتکوتلی نمی توانند رهبری خویش اصیل ملت را بدست گیرند و به نیابت از ایشان، اهداف مکتبی و انقلابی این ملت تحقق بخشند. و این تنها قهرمایان امی که حاکم

۵
... به خرافات انقلاب شرویطت، که چون خط مسلمانان، آن چند سال ادامه داشت و گسترده و عمومیت قابل توجهی در کلیه مناطق ایران یافته بود، توانست در جریان تامل خویش، افرادی بدمی نظیر ستارخان، باقرخان و علی سوزا بپرویزد تا بتوانند جریان رهبری انقلاب را بدست گیرند. اما همین که نیز پس از پیروزی انقلاب، خود را کنار کشیدند و تصمیم بگیران روشنفکر و واقع چاه طلب را همراه با آخوندهای لباس طلب، بجای خود گذاشتند و اینچنین بود که انقلاب را به ارتجاع گذاشتند. به قیافه صفحه ۶

روشنگران و پستگامان مردمی، در راه ایجاد یک حزب پستگام که بنیاد با خود آگاهی بخشد نه اس، اغیار را از خطر سقوط ارتجاع نجات بخشد و جامعه توحیدی ایده آل را به تحقق عینی خوش نزدیک سازد."

والسلام علی من اتبع الهدی

پاروقی مربوط به صفحه ۴ ستون ۴

■ امروز آنچنان پیرامون اسلامی که خودشان هم نمیدانند چیست! تبلیغات و سرو صدا راه می اندازند که گویی اسلام هدف است نه وسیله!! واز سوی دیگر، مخالفت های ناشیانه با مارکسیسم، آنچنان رواج یافته است که اینها مخالفت با اقتصاد را که یکی از ارکان اساسی اسلام است (من لا معاش له لا معادله) مخالفت با مارکسیسم گرفته اند!!

از تلفیق این دو موضوع، یک اسلام جدیدی ساخته اند. نهضت اقتصادی، نهضت مادیات و هدف مبارزات مردم! می گویند: "مقول نیست کسی جوانپیش را به کشتن بدهد که نان ارزان گیریش پیاید، آنچه مقول است و عمل هم شده و همه دیدیم و دیدید، این است که در صدر اسلام، پیغمبر اسلام و اولیای اسلام، همه چیزشان را فدای اسلام می کردند، برای اینکه آنها این فدکاری را باعث نمی دانستند. آنها که دم از اقتصاد می زنند و زیربانی همه چیز را اقتصاد میدانند، نمیدانند که انسان چیست، خیال می کنند که انسان هم یک حیوانی است و گارش خورد و خوراک است..."

درست است که اقتصاد زیر بنای همه چیز نیست. درست است که اقتصاد هدف نیست. اما باید پرسید که مگر میتوان اسلام را جدای از اقتصاد مطرح کرد؟ مگر این پیامبر نیست که میگوید: "من لا معاش له لا معادله"؟ و مگر این ابوذر نیست که بخاطر گرفتن حق مظلومان و از بین بردن سرمایه داری و گزنفرو، به تبعید و سپس شهادت نائل می شود؟ و باز مگر همین حضرت ابوذر نیست که میگوید: "اذا دخل الفقر الى البلد قال له الكفر غزوني منك - هرگاه که فقر از دروازه شهری وارد شود، کفر به او می گوید مرا هم با خود ببر"؟ و باز مگر این پیامبر اکرم (ص) نیست که میفرماید: "گاه انقلاب بگویند کفر؟" و بالاخره مگر این علی نیست که در اولین و دومین خطبه ای که ایراد میکند، اینچنین سرمایه داران را به باد حمله می گیرد و قسم می خورد که مالهای بناحق گرفته، مظلومان را از دستگاران می گیرم هر چند که درگاه پست زانان باشد و یا با آن گنیزگانی خرید و بفشد؟

لا بد اینها هم انسان را یک حیوانی فرغز کرده اند که گارش خورد و خوراک است و ...!!

اراده، خلل ناپذیر پلطان هستند و از روح و سنش و حرکت و استحکام مغزی که مستقیماً از متن جامعه و مردم گرفته اند برخوردارند - می باشد که میتوانست استرازی را که ما در نظر داریم تحقق بخشد و حرکت زنده باشد. اغیار را به سمت تحقق جامعه توحیدی اید مال هدایت کند و اراده خداوند را که امر امانت و وسی وراثت مستضعفین بر زمین علقی گرفتار است، عملی سازد و در این راه، آن متخصص تحصیل کرده را به خدمت خویش بگرداند.

اما همانگونه که گفتیم، واقعیتی که امروز بر جامعه ما حاکم است این است که بعلمت عدم رشد انقلابی ملت ما، آن تحصیل کرده ها به تنهایی و بدون دخالت مستقیم ایشان، حاکمیت یافته اند و تنهارا تغییران واقعیت، این است که ملت از رشد مانده را دوباره به جریان، بپوش و جوش انداخت، تا در ادامه مسیر رو به تکامل خویش به خود آگاهی و رشد اجتماعی و انقلابی لازم برسد و بتواند در کار این حاکمیت یافتگان نظارت و دخالت مستقیم کند و از انحرافات ایشان مانع بگردد.

پس در همین ساله ای که با سخنگوی "چه باید کرد؟" ماست این است که بوده ها باید به خود آگاهی مکتبی و اجتماعی برسند و شخصیت اساسی خویش را باز یابند تا بتوانند خود را از قید و بند تقلید و تبعیت های کورکورانه از شخصیت های مذهبی و علمی، رها سازند و رابطه مرید و مراد، عامی و عالم و ... را از بین خویش حذف کنند و براساس خود آگاهی خویش بتوانند رهبرانی را که تابع اراده و خط مکتبی آگاهانه آنان باشند برگزینند.

با توجه به این نکات اساسی است که سازمان روزمگان پستگام مستضعفین ایران، تانکتیک فلسی خویش برای رسیدن به اهداف استراتژیکی را مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی (با تانکتیک "پیام - خون") برگزیده است تا ابتدا با ایجاد یک حرکت مکتبی - اجتماعی عمیق در میان روشننگران و کسانی کدر مقابل واقعیت های هنجار اجتماعی احساس مسئولیت می کنند و خود را در قبال تغییر وضع موجود متعهد می بینند، به تشکیل و تکوین یک حزب پستگام دست بزنند و پس از آن، در سطح توده های مردم به گسترش دهد تا در سایه رهبری آنها به اهداف استراتژیکی خویش یعنی جامعه توحیدی ایده آل دست یابد.

پس میتوان حرکت کنونی سازمان را در یک شعار خلاصه کرد و آن اینک:

"هر چه برافراشته تر باد پرچم خود آگاهی"

سیر پیدایش مستضعفین در صحنه تاریخ

بررسی انقلاب ۱۹۰۵، انقلاب ۱۹۱۷، دوران تکوین

قدرت شوروی و ظهور آن در صحنه سیاست

استعماری جهان

بعد از پتر کبیر تا زمان	طولت کاترین دوم
طولت کاترین دوم طلق به کبیر تحولات اجتماعی روسیه دستخوش اختلاف طبایع و سلیقه های متفاوت جانشینان پتر قرار گرفت، گاهی اوقات درگونگی هائی را که پلکس در زندگی اجتماعی روسیه پدید آورده بود توسط زارها مورد حمایت قرار گرفته تشدید و تقویت میشد و گاهی نیز دستخوش ارتجاع حاکم بر دربار زارها قرار گرفته تخطئه میشد،	تا که دوران سلطنت کاترین دوم همسر پتر سوم فرا رسیده کوششهای مجدانه ای در ادامه راه پتر کبیر آغاز نهاده شد. کاترین به کا کشتن شوهرش یعنی پتر سوم به سلطنت جلوس کرده بود، زنی آلمانی الاصل بوده در عین بی رحمی و قساوت قلبی که داشت مقلد زندگی و آداب و رسوم اروپائیان و ستدی اصلاح طلب بود، ترویج آداب و رسوم اروپائیان در جوامع شهری روسیه که از زمان سلطنت

حتی در کشور خود نیز به زبان فرانسوی تکلم میکردند و قطب محروم و طبقات کثرت ساکنان اجتماع شهری روسیه که به بوس و توان سافرت به اروپا داشتند و نه در آن بر سره اجتماع بودند که میبایست با اروپائیان مقیم روسیه تماس برقرار کرده خلق و خوی سن آنان را فراگیرند در جوامع شهری روسیه بوضوح آشکار میبود. لیکن آنرا حاشیه طبقات پایین جوامع شهری روسیه بهر جهت از زندگی شهری برخوردار بودند بدرج و بندرت آداب و سنن اروپائی را از اربابان و اشراف و سا از اروپائیان مقیم روسیه فرا می گرفتند و با افکار و عقاید مترقیانه غربیان کاکان ناشانی میبافتند و بر اثر آن آگاهیه های اجتماعی - سیاسی کسب میکردند. اما بعلمت این که جریانات ترویج رسومات اروپائی بلاطه جریانات اصلاح گرانه کاترین دوم همانند اقدامات اصلاحی اجتماعی بطر کبیر در محدود شهرها خلاصه میشد در سجه آن روز بروز بر سبب اختلاف زندگی شهری و روستائی افزوده میگشت، روستائیان در دوازده هرونه اقدام اصلاحی لحظه به لحظه فشار بار سنگین استثمار بیشتر زار - شان میداد. سرفها در این چنین شرایطی از هیچگونه حق انسانی - اجتماعی برخوردار نبودند و تنها به ارادری جهت بازآوردن خواستها و نیازهای ملاکین خود کامه بدل گشته بودند.

مالکان اراضی که در ارتباط با دیگر طبقات مرفه و اشراف منش شهری بودند از طریق آنان رسومات اروپائی را فرا می گرفتند و یا که خود بهارویا سرب میکردند و مستقیماً آداب غربیان را فرا میگرفتند و بر اثر آن بر شد تضاد طبقاتی روستاها می افزودند. اختلاف طبقاتی بین سرفه های عقب مانده از رشد اجتماعی و مواهب نسبی زندگی شهری ملاکین استثمارگر، بر اثر رنگ و روی شهری که اربابان و مالکان اراضی بخود گرفته و بدل به اشراف منش غرب زده شهری شده بودند تقویت و تشدید میشد، از طرف دیگر مانعانی که این طبقات گسترش دامنه اصلاحات اجتماعی به حیثه قلمرو خود یعنی روستاها بعمل می آوردند بر تنفر سرفها نسبت به ملاکین استثمارگر می افزود.

اصلاحات اجتماعی کاترین دوم عبارت بود از تدوین پارهای قوانین اجتماعی - سیاسی، محدود کردن تشکجه و تا حدودی اعاده آزادی در انجام امور دینی و فرائض مذهبی و ... این قبیل اقدامات اصلاح طلبانه و در عین حال

مستبدانه کاترین دوم بوسیله گروهی از نویسندگان و فیلسوفان آن زمان که هر چند زمانی مواهب و هدایائی از جانب کاترین بدناهم می رسید بسیار بزرگتر از آنچه واقعیت مدانت حلوه داده میشد تا که از مستند و دیکتاتوری چون او روشنگری اصلاح طلب و مروج تمدن سازند و بر نوده ها تحمیل کنند. پاره ای از نویسندگان با حامی که از او بعمل می آوردند را که نیز همانند بطر کبیر از علمداران تمدن غرب در جوامع عقب مانده روسیه قلمداد میکردند، در حالیکه تنها وجه تشابه کاترین دوم با بطر کبیر کنور گشائی و توسعه طلبی آیندو به علاوه نشانهای ظاهر سرب در اصلاحگری اجتماعی میبود، بهر جهت عدم تبعیت ملاکین از اصلاحات نیم بند اجتماعی کاترین و در نتیجه عدم رسیدگی بوضع ای بار زندگی سراسر منتف سرفها به بهبود وضع زندگی آنان موجب شورش و طغیان توده های روستائی، سرفها، دهاقین را فرا می آورد تا که بالاخره در ۱۷۷۲ انقلاب عظیم زار عین وسله بوکاجف آغاز گشت.

در آستانه ظهور این - طغیان، اربابان و اشراف اعیان با حمایت از طرح تزار مینی بر تشکیل کمسیون قانونگزاری که در آن سرفها نیز نماینده ای داشته باشند سعی در فرو نشاندن عیان توده های تحت ستم و استثمار روستاها کردند که نه تنها نتیجهای ببار نیاورد بلکه برخشم و نفرت دهاقین نسبت به ملاکین افزوده گشت. جنبش بوکاجف با ادعای وی مینی بر اینکه از تزار واقعی است آغاز شد و در تحت این عنوان گروه کثیری از نیروهای عصبانی آماده مبارزه را که از استثمار ملاکین بستوه آمده بودند گرد خود جمع آورده بر علیه استثمارگران، اعیان و اشراف و اربابان و کشتیان به قیام برخاسته و گروهی از آنان را قتل عام کردند.

بوکاجف که خود ادعای سلطنت و جایگزینی تزار را داشت با صدور دستخطی تحت همین عنوان (عنوان تزار) جهت جلب حمایت و پشتیبانی توده های تحت ستم و استثمارالغای سوازی و اخذ مالیات و سرباز گیری اجباری را اعلام کرده صدها هزار تن از تانارها، قزاقها، قزقیها و سرفها و غلامان را گرد خود فرا آورد. شورش عمومی که غالب روستاها روسیه را فرا گرفته بود چیزی نمانده بود که به غائله کاترین دوم و برنامه های اصلاح گرانه او خاتمه داده، بوکاجف را جایگزین آن کرده در عسداد

زارها قرار دهد، لیکن در اثر محطی اینکه در سال ۱۷۷۴ در مناطق نورشبان در دانشورشان ارم پاشیده و از اطراف بوکجف برانگیده شدند.

اینکه آیا این محطی طبیعی و یا مصنوعی و از جانب زارها و طبقه اعیان و ملاکین و کشتیها طراحی شده بوده است، بهر تقدیر نتیجهای جز ناشی و درهم شکستن صفوف نیروهای عصبانی سرفها را در پی نداشت، بطوریکه بهرمان گرسنه و بی چیز بوکاجف در اثر

فشار و مضایق ناشی از محطی و گرسنگی طاقت فرسای ناشی از آن بوکاجف را دستگیر و تسلیم کاترین کرده و او نیز بوکاجف را به وضع فجیع بقتل رسانید.

این قیام هگمائی روستائیان بر علیه تزار، اشراف و اعیان و ملاکین و دستیاران نشان یعنی کشتیان را میتوان شدیدترین قیام زار عین بحساب آورد، که بر اثر عدم شکل گیری صحیح مبارزاتی و جهت گیری انقلابی بغوریت توسط حکومت رو به اضمحلال کاترین درهم شکست، بگونه ای که اختیارات ملاکین نسبت به

سرفهای تحت نفوذشان بیشتر از پیش شده روز بروز عده آنان افزوده میگشت. این واقعه مهم اجتماعی نیز بعنوان یک پدیده قابل تأمل اجتماعی بخودی خود آمیخته با خود آگاهیهائی اجتماعی بالقوه از برای سرفها بود، چرا که در اثر سرکوبگریهای وحشیانه ملاکین - اعیان و اشراف نورد حمایت متقابل زارها بر میزان تنفر زار عین نسبت به طبقه حاکمه، ملاکین استثمارگر و تزار ستیز و کشتیان استثمارگر افزوده میگشت، از طرف دیگر کاترین دوم علی رغم قساوت و بیرحمیش تلاشهای بطر کبیر را کماکان بی گرفت و جهت غربی کردن روسیه تلاش چشمگیری از خود نشان داد.

کوشش او جهت غربی کردن روسیه درست در زمانی انجام میشد که به انقلاب بزرگ صنعتی در انگلستان، سیاسی در آمریکا و بالاخره انقلاب اجتماعی در فرانسه در شرف وقوع بود، این جریانات انقلابی بویژه انقلاب اجتماعی فرانسه تاثيراتی در بیداری اجتماعی سیاسی ملت روسیه برجاسی گذاشت، خاصه اینکه کاترین دوم به غربی شدن روسیه مرنظر از آشنائی مردم روسیه با افکار و آراء آزادیخواهان ملت اروپا توجه و تمایل داشت در این دوران در عین اینکه دوران اعتلای اصول سوازی در روسیه بود، زمینه های گسترش

بقیه در صفحه ۹

ویژه‌سیستان - بلوچستان

از صفحه ۱

و ... جامعه مان را فراگرفته و پدیده‌های سیاسی-اقتصادی را بخواب فرامیخواند که (لاشعور قارعه حتی تحمل بنا جمله ای از خطبه ۳۴) نمبرترسند از عاقبت نوم و مصیبت باری که در انتظارشان است، تا بالاخود در مصیبت در آنها حلول کند و به گورستان نشاند. این است که در این چنین دورانی مسئولیت پیشگامان مردمی در افشای حقایق و تبیین وقایع جهت آگاه سازی و بیداری توده ها و نجاتشان از گرداب غفلت و بیخبری و از خود بیگانگی و به صحنه عمل کشاندنشان، بسی خطیر و مهم است، چرا که تنها با تبیین هشدار هائی که از وقایع مصیبت باری خبر میدهند و آگاهی و بیداری و به صحنه عمل کشاندن توده ها را و آگاه شدن رهبری به عهده آنان است که بویژه مصونیت میراثی انقلاب از تیز چنگالان نشسته در سنگر ارتجاع - امپریالیسم را میدهند و امید بخش هر چه بیشتر باور شدن انقلاب در جهت منافع توده های مستضعف میهنان است.

براین اساس، امید ما نیز همه بر این است که تحلیلیها و روشنگری هایمان از حقایق و وقایع جاری در نقاط مختلف کشورمان گامی موثر باشد در همین جهت، در جهت بیداری و آگاهی توده ها و کشاندنشان از منجلاب بهخبری و غفلت به میدان عمل و مسئولیت و تهدید و تبیین سرنوشت خوشی و کاهش ضربه پذیریشان از حیل و تیرک و توطئه های ارتجاع - امپریالیسم.

۲- میزان صلاحیت پیشگامان مردمی:

از بازترین و بزرگترین ویژگیهای پیشگامان مردمی، آشنائی با دردها و نیازهای توده ها و آگاهی از ریشه ها و علل آنها و خلاصه تلاش پیگیر و وقفه ناپذیرشان در مبارزه ای ریشه ای با دردها و نیازهای مردمان است. براین اساس پیشگام بودن و مردمی بودن معنی است که همواره در عملکردهایشان در جهت منافع توده ها تبلور میبندد، پیشگام بودن حکایت از تصق و ژرف نگری و آینده بینشان دارد و مردمی بودن از آگاهی و آشنائی شان از دردها و نیازهای توده های مردم.

لذاست که سخن راندنشان از توده های مردم نه کجروی و خطائی را در پی خواهد داشت و نه خیانتی به خلق را، چرا که مسلح به بینشی مردمی و مجهز به شناخت دردها و نیازهای مردمند. بدین ترتیب شناختن از واقعیهائی اجتماعی-جغرافیائی حرکتیشان و میزان آگاهیهایشان از ریشه های وقایع و جریانات جامعه شان که سنگ بنای موضعشان را در مقابل سرنوشت مردمان تشکیل میدهد مهمترین خاصیتشان است. چرا که بر مبنای این شناخت و آگاهی، "علا" توده های مردم را موضوع حرکتی خود قرار میدهند و به متن جریانات و وقایع فرا میخوانند و با آفرانها و ایده الهیهائشان آشنایشان میکنند و نویدبان، آزادی، فرهنگ، ایمان، شوق و ... بدنان میبخشند. و در رابطه با همین مسئولیت خطیر هیچگاه به فرصت طلبی و مصلحت بینی و انحصارگرایی و سودجویی از احساسات پاک توده ها تن در نمیدهند و پیوسته به رشد مردم خود می اندیشند و زنجیره های آسار تکرر - مذهبی و ... را از وجودشان میگلند تا که رهبری مبارزات خود را بدست گیرند و به اهداف آرمان های خود نائل شوند.

بنابراین شناخت اوضاع اجتماعی-جغرافیائی حرکتی از جمله ضروریات گریز ناپذیری است که همواره پیشگامان مردمی را بخود مشغول داشته و به اتخاذ موضعی صحیح در برابر وقایع و جریانات جاری اجتماعشان و امیداردنشان، بویژه پیشگامان مردمی متکبلی را، چرا که بر اساس ارتباط وراکنج موجود بین اجتماع و ایدئولوژی، شناخت ظرفیت زمانی - مکانی و وقایع جاری در آن همواره بعنوان یک اصل در سرلوحه حرکتشان در محدوده عملکردشان محاسب می آید. و آگاهی ایدئولوژیکیان نیز پیوسته چونان چراغ هدایتی است فرارواشان جهت بخود آگاهی و رهبری رساندن توده ها. در رابطه با این امر مهم ما نیز که امید داریم صلاحیت پیشگام مردمی بودن در گام در ایدئولوژی اسلام را دارا باشیم، از سر آغاز حرکت بسورن سازمانیمان (در رابطه با استراتژی بعد از اندیشک و اجتماع و ایدئولوژی، شناخت ظرفیت زمانی - مکانی اوضاع جاری کشورمان را در مورد تجربه و تحلیل قرار دهم و نظارگاههای تحلیلی جاری در آن به پیوندگان راه حق و وارستان از پندها و قالبها عرضه کنیم تا در اتخاذ موضع خود در مقابل سرنوشت انقلاب از آن بهره گیرند و به مبارزه ای ریشه ای و اصولی با دردها و نیازهای مردمان همت گمارند.

۳- تگرشی بر تحلیل کلی گذشته مان از اوضاع عمومی جامعه ایران:

تحلیل و نظارگاه کلی ما در مورد اوضاع عمومی جامعه ایران تحت عنوان درد و درمان (فوق العاده شماره ۱) منتشر شد و در اختیار

بزرگواران متعهد قرار گرفت. در این تحلیل ما با یک تگرش کلی بر جامعه و درگیریها و دردهای آن چنین استنتاج نمودیم که دردها و درگیریها و مشکلات جامعه مان ریشه در سه امر مهم: ۱- تضاد طبقاتی ۲- فقر ایدئولوژیک ۳- تفرقه اجتماعی. دارند، که مشروحا عبارتند از:

۱- تضاد طبقاتی: که حاصل و بازتاب سرمایه داری شوم وابسته ای بود که بصورت غول آسائی رشد کرده و موجب فلج شدن تمام حرکتیهای انسانی - اجتماعی - اقتصادی ما شده است. سرمایه داری وابسته ای که هنوز امید بخش امپریالیسم جهان خوار جهت بارگشت هر چه بیشتر سلطه و برانگیزاست ۲- فقر ایدئولوژیک: کماتنی از سرگرفتهای مداوم مذهبی-فرهنگی امپریالیسم - استبداد است. چرا که از مهمترین شگردهای عملکرد امپریالیسم در رابطه با جهان گرسنه، سرکوفت فرهنگی - مذهبی و نابودی و تلافی ارزشهای اصلی ملی و الفقه فرهنگ استعماری است، جهت هر چه بیشتر وابسته ساختن خلقهای محروم جهان گرسنه به سرمایه داری جهانی و منقطع ساختنشان از اصالتها و ارزشهای حرکت آفرین ملیشان. غیر مستقیم بودن استعمار و نامرئی بودن سلطه شوم ویرانگر در میهنان، وابستگیهای ضاعی را در پی داشت که بطریقی دهشتناکتر ما را به زنجیره های اسارت کشیده بود. چرا که استعمار به نابودی فرهنگ و مذهب ما نبرداشت، بلکه به مسخ همت گماشت و صورتی مسخ شده از فرهنگ و مذهب ما را که توجیه گر استیلای بیگانگان و چپاولگری استعمارگران داخلی و خارجی باشد رایج ساخت و به تبلیغ و ترویج کمر همت بست. (بر اساس اینکه انسانها و جامعه ها آنچنان میزید و نمودار می شوند که مذهب و فرهنگشان با آنان میزید) به مسخ فرهنگ و مذهب ما برداختند تا که توده ها را مسخ و از خود بیگانه سازند و به بردگی کشند و بخواب فرورند و خود به منابع مادی ماسی هیچ مانع و وراعی دست یابند و به غارتگری پردازند. مسخ فرهنگ و مذهب ما در ترویج و تبلیغ قالبهای تهی از محتوای فرهنگی - مذهبی از سوی استعمار - استبداد و مزدوران مزدورانشان تجلی مییافت و همین قالبها بود که چونان قفسی تن تنها توده ها را از حرکت و بوییش باز میداشت، بلکه پیوسته به گورستان میخواند و به رضایتشان از وضع موجود وامیداشت. عظمت فاجعه این چنین از خود بیگانگی مذهبی فرهنگی که تن تنها دامان توده های ما را فرا گرفت، بلکه روشنفکران را نیز از این آفتوبی که توسط استعمار - استبداد و هیئاری استعمار گران بخورد خلق ما میرفت در برگرفت و برنجاندها و مذهب و فرهنگ و اصالتهایشان "برستان ساخت و بصورت مشربان فرهنگی-ادارتی درآوردنشان. لذاست که در تحلیل اوضاع عمومی کشورمان همواره باید آثار شوم استعمار - استبداد را در این زمینه در نظر داشت. و بالاخره ۳- تفرقه اجتماعی: که با وجود آنکه بازمانی است از دو عامل فقر ایدئولوژیک - فرهنگی و تضاد طبقاتی، اما بعنوان یک امر مهم بازتاب عملکرد مستقیم امپریالیسم - استبداد نیز می باشد، چرا که امپریالیسم در عملکردش نسبت به جهان سوم، در جوف سرگرفتهای فرهنگی - مذهبی و با بیای استعمار خلقهای محروم بطرق مختلفه بدر نفاق و تشتت و پراکندگی و تفرقه در بینشان می پراکند تا از وحدت نیروها جهت مقابله با امپریالیسم معانعت کند و نیروها و توانشان در درگیری و کشمکش بین قویتهای گوناگون، هدر رود و تلف شود و سیاست تفرقه بیندازد و حکومت کن امپریالیسمتها حاکم شود.

این تحلیل که مبتنی بر برهان لمی (از علت به معلول می بردن) است و در رابطه همه جانبه اندیشی و چند بعد نگری است، چرا که با مشخص کردن علل اصلی (دردهای اصلی) خود را از گرداب یک بعد اندیشی و دکاتیم رها نمیدیم، زیرا با بیان این دردهای جغرافیائی جامعه مان در تجربه و تحلیلمان کوشیدیم که تاخر و تفرقه برای هیچیک از این علل قابل تشریم و مسائل پیچیده اجتماعی را آنگونه که روشهای علمی ایجاب میکند بررسی و مطالعه نائیم، لذا بعد از این تحلیل کلی که پایه و مایه در برهان لمی داشت، لازم میبود که بازتابهای این دردهای کلی را در مناطق مختلفی که دارای ظرفیتهای گوناگونند مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم و میزان حساسیت و ضربه پذیری نقاط مختلفی چون کردستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان ... را از این ناسامانیهائی فرا گیرنده دریا بزم، و پیچگانان مردمی را آگاه سازیم تا در اتخاذ موضعشان در برابر برانها و وقایع جاری کشور قربانی تبلیغات شایه روزی ارتجاع نگردند و بنویه خود توده های مردم را نیز از کنه حقایق و چگونگی وقایع آگاه ساخته، روشنگری نمایند. لذاست که لازم دانستیم تحلیلهای دیگری نیز بر مبنای برهان انی از مناطق حائز اهمیت کشور بنمائیم و بازتابهای دردهای کلی جامعه ایران را در آن مناطق کشف نموده در اختیار مشتاقان قرار دهم. تحلیل های ما در این مورد

مربوطی شود به بحران خوزستان، کردستان که البته هر دوی اینها بعد از وقوع وقایع اسف باری بود که رخ داد، لیکن در عین حال سیاسی حقیقی از صورت وقایع و جریانات جاری آن منطقه را تصویر و ترسیم نمود و هشدارهای تازه ای را به رفانمان داد، که بدون تک نموند بارها به شناخت ریشه های اصلی بحرانهای مناطق مختلف و مبارزه اصولی و ریشه ای با آنها باری دهد.

اما این بار به بررسی و تجزیه و تحلیل اوضاع منطقه ای دیگر از جغرافیائی حرکتیمان می پردازیم، و هشدارهای نهفته در بطن این منطقه را منعکس می سازیم تا که بر دلی نشینند و تاخیری بخشد و به پیشی گرفتن از وقایع و حوادث وادارانمان.

۴- ویژگیهای منطقه سیستان و بلوچستان در مقایسه با خوزستان و کردستان:

برخلاف مناطق مورد تحلیل گذشته مان (خوزستان و کردستان) این بار منطقه ای روبروی هشتم کجانبان که از ناشر بر می آید اجتماعی است با ترکیبی خاص که نتایج چشمگیری در آن به چشم میخورد. چرا که دست طبیعت غدار و تاریخ در ایجاد اجتماعی با چنین ترکیبی در این خطه از میهنان از هیچ چیز دریغ نروریده، تفاوت و دوگانگی را در غالب ابعاد شام از مذهبی، فرهنگی، نژادی ... حکمفرما ساخت. این تفاوتها و دوگانگیها را بیشتر از هر چیز روابط باقوه اقتصادی و روابط بالفعل اجتماعی - انسانی که در صورت روابط نسبی - نسبی نمودار است در گام قرار داده و جامعه ای با چنین ویژگیهایی بر پا داشته است. منطقه ای که دوگانگی در اوضاع جغرافیایش، در مذهب و نژادش، میمنه میشود است. دوگانگی و تفاوت در نژاد زابلی و بلوچ، در مذهب-تشی و تشیع و بالاخره در اوضاع جغرافیائی سیستان و بلوچستان از ویژگیهای خاص منطقه است که آنرا از مناطقی چون کردستان و خوزستان که از نژادی یکدست (کرد و عرب) و مذهبی یکسان برخوردارند جدا میسازد. لذا است که به عنوان یک نتیجه گیری کلی در میابیم که این منطقه نسبت به خوزستان و کردستان ترکیبی اجتماعی نامعکوسی دارد. بدین ترتیب که همانطور که در تحلیل اوضاع و ترکیب اجتماعی کردستان گفتیم، این منطقه از نژادی یکدست برخوردار است و تنها اختلافات و دوگانگی هائی تیره ای و فرعی در آن چشم میخورد که در مقایسه با دوگانگی ریشه ای نژاد زابلی و بلوچ اهمیت چندانی ندارد. این یکدستی و یکوختی نژادی بهلاوه یکسانی مذهبی (سنی شافعی) مجموعا نژاد کدر را که در انترشد کردیت در برابر نژاد فارس حاصل شده بود، در مقابل نژاد فارس قرار میداد، بگونه ای که در این مقابله از اختلافات تیره ای و فرعی چشم می پوشیدند تا که بتوانند صورت غالب بر نژاد فارس بپایند، زیرا، تیره ها و شاخه های فرعی کرد در ریشه با یکدیگر پیوند دارند و اساسا هم به هم ریشه اند، بهمین جهت در مقایسه با مناطقی که اختلافات نژادی ریشه ای دارند، همچون سیستان، بلوچستان زمینه چندان ماسی از برای تفرقه افکنی و حکومت استعمار بشمار نمیرود بدین ترتیب مشاهده میشود که همگونی اجتماعی کردستان در اثر دو عامل مهم مذهب و نژاد صورت گرفته است. این همگونی اجتماعی در خوزستان نیز چشم میخورد، چرا که نژاد یکدست و مذهب یکسان نیز در آن ناحیه مشهود است. نتیجه اینکه همگونی اجتماعی مناطق خوزستان و کردستان، در منطقه سیستان و بلوچستان جای خود را به دوگانگی و تفاوت در مذهب و نژاد و ... داد. ماست. لذا ما مشاهده این نامعکوسی و دوگانگی و تفاوت در منطقه، میبایست بدینبار عامل سومی گشت که این اجتماع نامعکوس را تاکنون برپا و استوار نگه داشته است. قبل از بی جویی این عامل مهم، به کشف مرزهای این نامعکوسی و تقسیم بندیهای مبتنی بر آن میپردازیم.

۵- مرزهای نامعکوسی منطقه و تقسیم بندیهای مبتنی بر آن:

چنانچه اشاره شد نامعکوسیهای کلی منطقه در مذهب و نژاد خلقهای این ناحیه خلاصه شده است اما در اینجا سخن بر سر این است که حدود و تئوری این نامعکوس چگونه است؟ که در این مورد باید بستی گفت، میهنان این منطقه تقریبا به تمامی از نژاد زابلی هستند و در منطقه سیستان مستقراند و سنیهای حنفی مذهب نیز که تقریبا به تمامی از نژاد بلوچ اند و اندکی از نژاد زابلی غالبا در منطقه بلوچستان سکونت دارند.

۶- بررسی عواملی که در اتصال این دو اقلیت نژادی - مذهبی نقش داشته اند:

با مشخص شدن مرز تفاوت و دوگانگی نژادی - مذهبی بین سیستان و بلوچستان و نژاد و مذهب

و بلوچستان، حال به بررسی عواملی که به اتحاد و انصال این دو اقلیت منجر شده و بررسی می‌برد. با دو مزاد و دو مذهب را بهار آورده و نا گون نشانی به مذهب ابراسی داشته می‌دهد.

از جمله عوامل مهمی که می‌تواند در انصال این دو اقلیت نزدیکی و همبستگی داشته باشد، تسلط روابط باالغوه اقتصادی و نیز روابط باالعلی انسانی - اجتماعی منطقه است که در صورت روابط سببی - نسبی نمودار است. لکن این عوامل چون رشته ای و اساسی نیست می‌تواند ما را به تحلیلی جامع و کامل نائل آورد. چرا که اساسی ترین عوامل اتحاد و انصال اجتماعی، در این منطقه در دوگانگی و تضاد است و لذا سکه می‌بینیم گرایش بلوچهای ایران سوی بلوچهای پاکستان بیشتر است تا گرایش به سوی رابلمهای سستان و همبستگی رابلمهای سستان گرایش بیشتری سوی سستانهای افغانستان دارند تا بلوچهای بلوچستان با وجود این مسائل، باز می‌تواند روابط و پیوندهای این دو اقلیت را در اثر روابط باالغوه اقتصادی و روابط باالعلی انسانی - اجتماعی پدید آورده و به نوعی که در مورد روابط باالغوه اقتصادی باید گفت که در رابطه با وضعیت منطقه، استعدادات باالغوه ای از لحاظ کشاورزی در منطقه (سستان و بلوچستان) به چشم می‌خورد که در اثر فقدان امکانات (مثل کمبود آب در سستان و غیره) در هر دو منطقه هنوز زمینه باروری این استعدادات باالغوه رشد و رونق کشاورزی که در شرایط فعلی تنها راه ادامه زندگی در منطقه به حساب می‌آید، فراهم نگشته و نتایج آن امکان نجات از وضعیت رفتن بار اقتصادی کوئنی برایشان میسر نیست. و لذا سکه حرکت و رشد اقتصادی - اجتماعی منطقه شکل ناهنجار بخود بخود گرفته و نیروهای فعال بلوچ را سوی ابراز ممانعت از طریق معامله کالاهای قاچاق سوق داده و رابلمها را به هجرت واداشته است. بر همین مبنا حرکت اقتصادی مبتنی بر خرید و فروش کالاهای قاچاق در منطقه (بلوچستان)، تورم بولی ایجاد کرده که در رابطه با عدم تولیدات مفید و نیز هجرت روز افزون رابلمها که از پس از خشکالی ۵۰ شروع شده، منطقه را از نظر اقتصادی در شرایطی قرار داده است. و تا زمانی که با ایجاد کارهای مفید و اصلاحات زیر بنایی در منطقه از این امر جلوگیری نشود، این ناهنجاری به رشد سرطانی خود ادامه خواهد داد و منطقه را در شرایطی زوال و نابودی قرار می‌دهد. فقدان صنعت و تولیدات صنعتی که عاملی است جهت ایجاد کار در منطقه این ناهنجاری را هر چه بیشتر تشدید می‌کند.

چرا که در این ناحیه نیاز آدهائی ضمنی از قبیل تیرم با سوز و در سستان به چشم می‌خورد که بر اثر عدم رشد دامپروری در رابطه با عدم رشد کشاورزی را کار افتاده و بصورت زائده ای در آمده است. عوامل فوق الذکر که در رابطه با اوضاع اقتصادی منطقه سستان و بلوچستان مطرح شد از جمله عواملی است که هر دو ناحیه را در مسیر ناهنجاری رشد میدهد و بسوی فقر می‌کشاند. زیرا، چنانچه سخن برفت فقدان امکانات رشد اقتصادی صحیح اعم از زمینه های کشاورزی - دامپروری صنعتی موجب انگیزه اقتصاد بلوچستان بر معامله کالاهای قاچاق و هجرت روز افزون رابلمها از سستان گشته است، و این دو ناحیه را از پاره ای جهات بهم پیوند داده است. از این گذشته روابط مشترک دیگری نیز در اتحاد و انصال این دو اقلیت نزدیکی و همبستگی در عبارتند از: روابط انسانی - اجتماعی که در صورت اتصالات سببی - نسبی نمود یافته اند.

۷- شیوه تحلیل اوضاع عمومی منطقه چنانچه گفته شد روابط انسانی - اجتماعی باالعلی و روابط اقتصادی باالغوه از جمله عوامل مشترکی به حساب می‌آیند که توده های مردم این منطقه را در کنار یکدیگر قرار داده و تاکنون ثباتی به منطقه بخشیده اند. لذا سکه تحلیل اوضاع عمومی این منطقه تنها در رابطه با این عوامل مشترک امکان پذیر می‌باشد. اما چنانچه براساس ملاکهای تحلیلی گذشته مان بخواهیم به تحلیل اوضاع عمومی منطقه بپردازیم با توجه به ویژگیهای که منطقه دارد و نیز به توجه به این که عوامل مشترک فوق الذکر رشته ای و اصل نیستند، لازم است این دو منطقه را (سستان و بلوچستان) جدای از یکدیگر بررسی و تحلیل نمود و سپس به بررسی کلی منطقه پرداخت تا در پرتو آن بتوان به شناخت دردها و نیازهای عمومی منطقه و کشف راه مقابله ریشه ای آنها نائل شد. لذا با توجه به این امر ما در ابتدا به بررسی جداگانه سستان و بلوچستان می‌پردازیم و به لحاظ اهمیت، منطقه سستان را که در شرایط فعلی دارای وضعی حادث و حساستر از نظر امکانات حیاتی (آب) است (بطوریکه باید گفت سستان بدون هیرمند می‌میرد) مقدم می‌داریم. اگرچه بلوچستان از نظر امنیتی و حاکمیت سیستم قبیل ای و خانی دارای وضعی متشنج تر میباشد و هر لحظه بیم آن میرود که مبارزات خلق بلوچ در رابطه با خواسته های آنان آغاز شود و بصورت کهرتبی تمامی هیزمهای آماده اشتغال منطقه را به آتش کشد، چنانچه جرقه هایی از این شعله را در چندین فصل دیدیم. بدین ترتیب اوضاع عمومی منطقه سستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا که به شناخت دردهای منطقه و سپس درمانش نائل شویم.

سستان افغانستان و رود هیرمند

سستان حوزه مسدود منطقه ای است به وسعت ۱۸۲۰۰ کیلومتر مربع که تنها ۴۰ درصد یا ۷۲۰۰ کیلومتر آن مربوط به کشور ما و بقیه آن جز خاک افغانستان به حساب می‌آید. ریشه تاریخی این تقسیم بندی باز می‌گردد به مفاد معاهده پاریس که در دوران حکومت ناصرالدین شاه قاجار (رجب ۱۲۲۳) منعقد گشت و به موجب آن افغانستان همراه با قسمتی از سستان از ایران جدا شد. بطوریکه می‌توان گفت سستان اصلی همان قسمتی از کل منطقه سستان است که منضم خاک افغانستان است. این ناحیه، در افغانستان، ایالات خراسان را تشکیل داده با در برداشتن رود هیرمند کلید سستان ایران محسوب میشود. این رود که تاکنون به صورت یک مسئله جدی همچنان باقی مانده به سبب دوری مسیر زمان آبادی جدی تر بخود گرفته، مداخله قدرتهای استعماری را جهت حکمتی ایجاد می‌کرده است.

با وجود آنکه بر طبق عهد نامه پاریس مشکل رود هیرمند حل شده و خانه باقی مانده نمود اما هواره بعنوان وسیله و آلتی جهت تفرقه افکنی در دست استعمارگران هزاری که چراغ بدست بی جوشی ابرازی جهت تفرقه افکنی و حکومت خود می‌کنند قرار داشت. این مسئله که از سال ۵۰ به بعد اهمیت جدی تر در رابطه با حیات سستان بخود گرفت، چنانچه گفته شد حکمتیهای گوناگونی را از جانب استعمارگران، بویژه دولت استعماری انگلیس موجب گشته که از آن حمله می‌توان حکمتیهای دلچسپ و سرگشاهون را در این باره نام برد. حکمتی این بود که در حقیقت نیم پاره ای از پاشایی بود که ماهیت بر قدرتهای استعماری را به صحنه نمایش می‌گذاشت. چرا که دقت در مفاد حکمتی، حکایت از سیاست خائنه، تفرقه بینداز حکومتی، استعمارگران دارد. صورت مبهم مفاد حکمتی را به عنوان شاهد بر مدعا ذکر می‌کنیم تا که خوانندگان خود، این مسئله را دریابند باید به روشنی دانست که هیچگونه فداکاری در اینسو، با آنسو نباید انجام گیرد که احیاناً "موجب تغییر مقدار آب لازم برای شرب کردن گرانهای هیرمند گردد" صورت گنگ و مبهم این حکمت نه تنها هیچگونه مسئلای را از برای طرفین روشن نمیزد، بلکه صورت مسئله را پیچیده تر از پیش کرده، حکایت از سیاست تفرقه افکنانه شان میکند.

۹- اوضاع جغرافیائی سستان

سستان فعلی (سستان ایران) در رابطه با رود هیرمند منطقه ای جلگه ایست و هموار در منتهای الیه می‌رشد شیبی ۳۰ درجه و ۱۸ دقیقه تا ۳۱ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی و ۶۱ درجه و ۵۵ دقیقه طول شرقی، که فاصله آن از دریای عمان ۶۰۰ کیلومتر و ارتفاع آن از سطح دریا ۲۴۷۵ و ۵۰ متر میباشد و تنها عارضه طبیعی کوه سنگی کوچکی بنام کوه خواجه است که در مغرب شهر زابل قرار گرفته است. این منطقه که دارای پنج بخش پشته آب، شیب آب، شورکی و ناروتی، میان کنگی و بخش حومه است، از شمال به استان خراسان و افغانستان و از جنوب به استان بلوچستان و از مشرق به افغانستان، و از مغرب به کویر خراسان (کویر لوط) و کرمان محدود است که رود هیرمند که از ناحیه کبک (کوک) که در سالهای اخیر (۱۳۴۹) سد بی آن بنا شده) بسوی مرزهای داخلی ایران جاری شده و سپس به دو شعبه، رود سستان (که در جهت شمال غربی پیش رفته و آبباری سستان را می‌تواند انجام دهد) و رود پریان (که رو به شمال رفته و تا مسافتی از مرز سیاسی بین ایران و افغانستان را در بردارد) تقسیم میشود. شاهرگ حیاتی این تشکیل میدهد. هیرمند خود منطقه ای است با تیرگی که از تمام رودهای فلات ایران می‌گذرد و در حدود ۲۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد، بقسبی که سستان فعلی با وسعت برابر با ۲۴۰۰ کیلومتر مربع در دلش با مصاب رود قرار گرفته که در پست ترین نواحی این حوضه وسیع چند دریا به وسیع قرار دارد. وسعت بزرگترین دریاچه های این حوضه، که دریاچه هامان است و در ارتفاع ۵۰۰ متری از سطح دریا واقع شده گاه به ۳۲۰۰ کیلومتر مربع میرسد و به این ترتیب بزرگترین دریاچه آب شیرین فلات ایران را تشکیل میدهد. وسعت این دریاچه ها در سالهای خشک بطریقی چشمگیر کاهش مییابد. بطوریکه در خشکالیهای متوالی دیده شده که دریاچه ها را خشکی فرا گرفته است.

مختصر آگاهی ای که از اوضاع جغرافیائی منطقه سستان و اهمیت رود هیرمند کسب کردیم، با نگر ارتباط حیاتی منطقه با رود هیرمند.

۱۰- سستان بدون هیرمند می‌میرد

بر اساس شناختی که از رود هیرمند و رابطه اش با سستان تحصیل نمودیم، چنین نتیجه میشود که، همانگونه مصر با نیل زنده است، شاهرگ حیاتی منطقه سستان نیز رود هیرمند است که سالیان سال است که از مرز فلات جنوبی - با واقع در کشور افغانستان سرچشمه گرفته و کوه و دشت را در می‌نورد تا به وصال مشرق، دریاچه هامون در سستان برسد اما برنامه های حساب شده استعمارگران و فئودالهای قومی و درباری

منطقه که مرگ تدریجی جلگه و مردمش را خواهان بودند، تا که بتواند بهتر بهره‌گرفته شود و به اهداف خود نائل شوند موجب گشت که منطقه بسیار حاصلخیز میانگینی از آب بیابند و مردمش آواره دیگر شهرها و سرگردان و بی خانمان شوند. چرا که بر اساس همین برنامه ریزهای استعماری، سدی بنام کبک در نزدیکیهای مرز ایران و افغانستان احداث شد که بعلت اینکه می‌توانست بر برنامه ای اصلاحی - عمرانی نبوده از نواضی زیادی برخوردار است که بسبب وجود رود نابودی کشاورزی منطقه تاثیر مهمی داشته است. نواضی این سد را می‌توان از تشریح کلی ای که بر روی چگونگی احداث سد بعمل می‌آوریم، بخوبی دریافت. تشریح کلی عبارتست از: احداث سد در مکانی که در نزدیکیهای ناحیه دیگر هیرمند که در داخل افغانستان جریان دارد، انجام شده، که در مواقع سیلاب، جهت جلوگیری از خرابی آن دریاچه ها به سبب می‌شود و در نتیجه انبوه گل و لای جلوی سد انباشته میشود و مانعی در مقابل جریان آب بوجود می‌آورد که موجب پارگشت آب با فشار بیشتری بسوی ناحیه دیگر رودخانه واقع در کشور افغانستان میگردد. بطوریکه سستانهای چشم برآورد را به ساختن عرب المثلثی منی بر اینک "آب راهی را پیدا کرد" واداشته است. نتیجه اینکه گل رسی که همواره سیلاب در جلوی سد کهک انباشته شده و لابرویی آن بسیار مشکل می‌باشد، با اضافه اقداماتی با امکانات جدید که در سالهای اخیر در کشور افغانستان جهت استفاده بهتر و بیشتر از آب هیرمند صورت گرفته، جلگه سستان و کشاورزانش را با مرگ تدریجی روبرو ساخته و به ترک بلد و هجرت بسوی مناطقی چون کبک (ترکمن) و غیره جهت بک آوردن نان بخور و نمیری وادار نموده است.

طریز وسیع در منطقه به چشم می‌خورد. با این آگاهی ای که نسبت به اهمیت مسئله آب و رابطه اش با زندگی ۸۵ درصد مردم منطقه سستان کسب نمود، راهیائی را که دولت می‌تواند در رابطه با این مایع حیاتی که شاهرگ حیاتی سستان را تشکیل میدهد در پیش گیرد و بگونه ای ریشه ای با کمبود امکانات کشاورزی اعم از طبیعی - تکنیکی (مثل آب و ماشین آلات کشاورزی) به مبارزه برخیزد طرح می‌بازد، به امید اینکه این طرح دولت را از اجرای طرحهای روبنایی باز دارد و به درمان ریشه ای و اساسی دردها وادارد.

۱۱- طرحهای پیشنهادی در بر طرف ساختن دردی بی‌پای سستان جهت رشد کشاورزی منطقه

آنچه که لازم است قبل از عنوان مطلب بدان اشاره رود این است که خلق زابل هنوز نتوانسته اند انقلاب را باور کنند، چرا که در زندگی سراسر در دست و پست خود بازای از انقلاب و دگرگونی نظام حکومتی را حس نمیکنند و این در رابطه با فقر شدید اقتصادی و فقر فرهنگی منطقه است که توده های این ناحیه را فرا گرفته است. لذا دولت میبایست قبل از هر چیزی در باورآندادن انقلاب به این مردم کمک، به منظور به اجرای برنامه های ضروری عمرانی از جانب دولت است. و اساسی ترین کاری که دولت میتواند در شرایط فعلی انجام دهد، مبارزه جدی است با درد بی‌پای که با برطرف کردن موانعی که هیرمند را و با به عبارت دیگر آب را از زمین جدا می‌سازد، انجام میپذیرد. در غیر این صورت دولت مسئول بستن آمدن توده های غرق در فقر و تنگدستی سستان و عواقب اسف بارش خواهد بود، چرا که مسئله آب در رابطه با زندگی ۸۵ درصد خلق سستان خسته بعد از ۵۰ سال آن را بخاک سپاه نمانده است. لذا سکه طرحهای ما بیشتر بهرامین همین امر مهم است که مشروحا "بقرار زیر است:

۱- دولت میتواند با دولت افغانستان به مذاکره بپردازد و به هیرمند حمله شود و از آب آن جلگه سستان را مشروب سازد، چرا که احتمال می‌رود دولت افغانستان با کمک شوروی دست به احداث سدی بر روی رود هیرمند زند و جریان آب جاری بسوی ایران را بکلی قطع کند، که "نتیجتاً" سستان را مواجه با بی‌آبی کلی خواهد ساخت. بنابراین دولت میبایست قبل از اقدامات دولت افغانستان مبنی بر احداث سد بر روی هیرمند، دست بردارد و اقداماتی را جهت کنار آمدن با افغانستان بی‌بزد و این کشور را از انجام چنین عملی که احتمالش می‌رود باز دارد، تا که در نتیجه آن بتواند جریان آب بیشتری از هیرمند را به منطقه سستان پرمزده شده جاری سازد و سر سبز نماید. در غیر این صورت دولت میتواند با در پیش گرفتن راههای ضروری عمرانی دیگری اقداماتی جهت برطرف ساختن بی‌آبی منطقه بعمل آورد که عبارت است از:

۲- اینکه دولت بر اساس طرحی که رژیم سابق ریخت، با شیرین کردن آب شور چاه بهار (دریای عمان) توسط اکتورهای اتنی و ارسال آن بوسیله خط لوله ۶۰۰ کیلومتری به زابل، منطقه را اندکی از لحاظ آب غنی سازد تا کشاورزی آن در جلگه حاصلخیز میسر شود. در این مورد، پروژه مخزن چاه نیمه که طرحی است که در زمان رژیم قبل توسط کارشناسان زبانی ریخته شده است، از نواضی برخوردار است که به بهان آن می‌پردازیم. این پروژه حفر گودال عمیقی را به عنوان بقیه در صفحه ۹

یک مخزن طبیعی آسفالت به پیشنهاد میدهد که بتواند از طریق سیلابهای جاری شده از رود هیرمند (درمواقع رود هیرمند بر میشود) پر شود و در مواقع دیگری از سال مثل تابستان و دیگر مواقع کم آبی، وسیله شبکه های آبرسانی، آبرا به تمام نقاط سیستان برساند. اما آنچه در رابطه با این پروژه به نظر ما میرسد اینست که ۱- اولاً آبی باید وجود داشته باشد که امکان پر شدن این مخزن طبیعی را میسر سازد. که با توجه به آنچه در باب هیرمند گفتیم، سدهائی که تاکنون بر روی آن بنا شده بویژه سد کپک و سدهائی که در آینده امکان احداثش است، امکان جاری شدن سیلابهای از هیرمند جهت برگردن این مخزن را کاهش میدهد. بنابراین در این باره نیز باز میگردیم به همان طرح اول که باید در ابتدا ضوابط تقسیم آب بین ایران و افغانستان را مشخص ساخت تا براساس آن، افغانستان نتواند توسط سدی که احتمال احداثش مبرود با وضعی که اکنون دارد جریان آب را بکلی بسوی ایران قطع کند و دیگر اینکه ۲- اگر بغرض آبی وجود داشته باشد و سیلابهای هیرمند بهر سبب جاری باشند این نکته را باید در نظر داشت که سیلابهای هیرمند از مناطقی میگذرند که ملو از خاک رس اند که در نتیجه آن این خاک رس همراه با جریان سیلابها به مخزن خواهند ریخت و بصورت گل و لای ته نشین میکنند که با توجه به ویژگی خاک رس منطقه لارویی آن به آسانی میسر نیست، چرا که مواد ته نشین شده که البته با غلظتی زیاد مخلوط سیلابهای جاری شده اند، بعد از مدتی بسیار سخت و محکم شده و همانطور که گفته شد لارویی مخزن را غیر ممکن میسازد، مگر با انفجارهای اتمی که باعث تخریب خیز می شود. این است که این پروژه که البته در طرح با خبرگان علمی مشورت نشده، در رده همان برنامه های استعماری محسوب میشود که بالضرورة صورت استعماری از برای ملت ما را در پی دارد. زیرا با توجه به مسائل فوق و نیز با توجه به شرایط جوی منطقه، از آن جمله بادهای ۱۲ روزه که باعث حرکت شنهای روان میشود و پس از چند سال به شدن مخزن از شن و گل و لای منجر خواهد گشت هزینه های هنگفتی که جهت احداث آن بکاررفته هدر خواهد رفت. بنا بر این پروژه ما نمیتوانیم فقط از ارزش پیدا شدن دارد که مسئله آب هیرمند حل شده باشد که در این صورت، یعنی در صورتیکه بتوانیم با دولت افغانستان بر سر رود هیرمند به طرح رسم، اصلاح، نیاز به چنین پروژه به چشم نمیخورد. از این گذشته چنانچه سخن برگشت این پروژه تناسبی با موقعیت خاص منطقه ندارد. لذا است که از دولت، که در حال حاضر مشغول پیدا کردن این پروژه است، میخواهیم که با توجه به ضرورتی که این پروژه دارد و با توجه به مسائلی که فوقاً در رابطه با آن مطرح ساختیم، انجام پروژه را قطع کند و بوجه آنرا در رابطه با طرحهایی که در ادامه همین بحث پیشنهاد کنیم و مقرون به صرفه بیشتری هستند به صرف رساند.

۳- سومین راهبیکه در رابطه با مسئله آب و کمبود آن در منطقه سیستان مطرح می کنیم بر مبنای عدم اعتمادان نسبت به تحقیق مهندس بوترابی است. وی که تحقیقاتی در مورد آب و کمبود آن در سیستان به عمل آورده، نظریات خود را در مقاله سیستان و مسائل عمرانی آن نشریه شماره ۵ سازمان برنامه در سال ۱۳۴۱ چنین مطرح کرد که مطالعه آبهای زیر زمینی نشان میدهد که در منطقه سیستان در حقیقت یک سفره زیر زمینی بهر سبب و به معنی واقعی وجود ندارد، بلکه در واقع سفره های کوچک آبهای نیمه سطحی، بسته به موقعیت شبکه های آبراری، در نقاط مختلف گسترده است که عمقشان نیز بسته به فصول سال تغییر میکند. . . . این حدس که سیلابهای رود هیرمند بهر سبب وجود داشته باشد در این محل آورده و طبقه قطری را بر روی آبهای زیر زمینی در نظر طبقات رسی و غیر قابل نفوذ بستر دریاچه تشکیل داده بی پایه و اساس نمی نمود. ولی حقایق اینست که عمق ۵۰۰ متری ادامه یافت ثابت کرد که این حدس به حقیقت نبیوسته و طبقه غیر قابل نفوذی که در سطح دیده میشود با تغییرات کمی تا عمق ۵۰۰ متر ادامه یافته و طبقه محتوی آبهای زیر زمینی وجود ندارد. ۲۴ نشریه.

عدم اعتمادی که نسبت به نظریه فوق وجود دارد، چنین ایجاب میکند که دولت ولو اینکه نتیجه ای هم عایدش نشود، بوجه ای را که در رابطه با مخزن نیمه در نظر گرفته صرف حفر جاهای عمیق توسط افراد مومن و کارشناسی آب شناس و زمین شناس نماید تا صورت واقعی مسئله روشن شود یعنی وجود و یا عدم آبهای زیر زمینی روشن بشود، که البته در این مورد باید در نظر داشت، که با توجه به اینکه منطقه کاملاً وجودش در رابطه با دلالتی رود هیرمند است، و نیز با توجه به آنچه که در باب ویژگیهای خاک رس مطرح کردیم، ارتفاع جاهای عمیقی که در این منطقه میبایست حفر شود از ارتفاع جاهای که در دیگر مناطق کم آبی حفر میشود، باید به مراتب بیشتر باشد، چرا که باید ارتفاع چاه جدای از ارتفاع لایه های رسوبی رسی در نظر گرفت. بدین لحاظ که این لایه های رسی که امروز ما به آن آب انبارهای زیر زمینی میگویند قدیمی چندین ساله دارد، و میتواند قبل از تشکیل این لایه های رسی، بر اثر نفوذ آبها به زیر زمین منابع زیر زمینی تشکیل شده باشد. لذا در تحقیق از برای یافتن آب توسط حفر جاهای عمیق میبایست به این امر

توجه داشت که نباید لایه های رسی را در نظر گرفت چرا که اینان سد نفوذ آیند.

۴- چهارمین راهبیکه دولت میتواند جهت بدست آوردن آب از برای سیستان در نظر بگیرد، در صورتیکه تمام به طرح قبلی از برای دولت انجامش غیر ممکن باشد، این است که دولت به حفر جاهای عمیق در دامنه های کوههای خراسان که در جوار حلقه قرار دارد اقدام کند و سپس آب آن جاهای را توسط خطوط لوله به سیستان رساند. از طرفی دیگر در رابطه با این روش میتوان در حوالی حرک نزدیک زاهدان که احتمال آب زیرزمینی است، جاهای عمیق حفر کرد و سپس آب آنرا توسط لوله به زمینهای کاملاً مستعد اطراف سیله آورد و حیاتی به کشاورزی منطقه داد.

۵- از اینها گذشته راه پنجمی که جهت تهیه آب برای سیستان میتوان در نظر گرفت، در رابطه با دریاچه هامون است که در پستترین نواحی این حوضه و در ارتفاع ۵۰۰ متری از سطح دریا واقع شده و گاه وسعتی برابر ۳۲۰۰ کیلومتر مربع پیدا میکند و بزرگترین دریاچه آب شیرین فلات ایران را تشکیل میدهد. و اگرچسب از سالهای ۵۰ در اثر خشکالی تحمیلی وسعت آن رو به ضعف نهاده و رو به خشکی رفته، و این خشکی گاه چنان پیشرفته که در خشکالیهای متوالی حتی کف دریاچه نیز بکلی خشک شده است، اما راه پیشنهادی ما بر فرض وجود آب در دریاچه هامون قرار دارد، که در صورت وجود آب در دریاچه دولت میتواند توسط پمپها آب را از دریاچه بکشد و در اطراف آن منطقه کشاورزی را رونق بخشد.

این طرح پیشنهادی مشتمل بر پنج راه حل کمبود آب در منطقه سیستان، تنها در رابطه با کار ضربتی دولت و قاطعیت انقلابی آن در برطرف کردن ریشه این درد مرگ زا در منطقه مطرح است، چرا که تنها با برطرف ساختن کمبود آب منطقه و رونق بخشیدن به کشاورزی منطقه است که می توان توده های غرق در فقر و محرومیت زابلی را از مرگ و نابودی حتی نجات داد و انقلاب را باور نداشتن. بنابراین در رابطه با این امر مهم هر چه زودتر میبایست دست بکار شد، بدین ترتیب که با توجه به اینکه زندگی ۸۵ درصد مردم این ناحیه بستگی نامشکناوری آب و آبدارانی جهت انجام آن دارد، میبایست تا زمان راه افتادن کشاورزی و رونق یافتن آن و در نتیجه مشغولیت و امرار معاش شان از این طریق، چاره ای اندیشید و ایجاد زمینه کار کرد تا که نیروهای بیکار را بخود جذب کند. زیرا در صورت عدم وجود زمینه کار، بیکاری رشد یابنده در این منطقه ممکن است همان فاجعه ای که امروز در بلوچستان شاهدش هستیم در سیستان نیز رایج سازد و آن استوار کردن زندگی اقتصادی بر محامله کالاها یا قاچاق است که نه تنها اساس اقتصاد منطقه بلکه اساس اقتصاد مملکت را دردم میریزد و منطقه و حتی مملکت را در یک مسیر ناهنجار اقتصادی رشد میدهد. لذا تا زمانیکه مردم سیستان نیز بطرف معامله کالاها یا قاچاق نگراشیده اند و جوانان مردم بلوچ لوده نشده اند باید فکری کرد و چاره ای اندیشید. فکری که در این مورد به نظر ما رسیده و طرحی که ارائه میدهم عبارت است از ایجاد راههای ارتباطی منطقه ای است که با توجه به اینکه سیستان منطقه ای روستائی است، راههای ارتباطی روستاهای منطقه را بهم متصل کرده و اهمیت ویژه ای پیدا میکند و در عین حال زمینه کاری است که قادر به جذب باره ای از نیروهای بیکار و مشغول از زبانهای حتمی بیکاری خواهد گشت و از هزجتهای فزاینده کم میکند. از این گذشته دولت میتواند جهت ایجاد زمینه کار با یک اقدام ضربتی نسبتاً "دراز مدت تر از کار قبل، تاسیساتی صنعتی در منطقه دائر کند که قادر باشد از لوخ و نی داخل دریاچه هامون فیبر و مقوا و کاغذ بعمل آورد. چرا که از نظر صنعتی این منطقه در فقدان کامل است. و از این جهت اگر سامی در منطقه دایر شود میتواند از تعداد بیکاران بکاهد و ضربه بدیری منطقه را کاهش دهد. ادامه دارد

سیر پیدایش مستضعفین

دامنه افکار و آراء آزاد بخوانانه اروپائی از انتشار بالا به طبقات متوسط پایین جامعه ادامه تر از پیش فراهم بود، بهاره ای از ملائکین و تاجران که برای مسافرت به اروپا و آشنائی با آداب و رسوم و افکار و عقاید آنان را داشتند بعد از بازگشت به کشورشان از یک رشد اجتماعی سیاسی برخوردار می شدند که طی سالیانی دراز این افکار و آراء، رسی در نظر گرفت. و بدین لحاظ که مردم، دافقین و کارگران گسترش می یافت. در مورد وجوه تشابهات در بین ویرگر کثیم که ایند و از لحاظ

و حامیان آن اعم از کشتان، ملائکین و اعیان و اشراف را در متن توده های مردم می گشت سرکشی شورششان طرفداران و کاف از جانب طبقات حاکم هر چند که شورششان را در هم شکست و نجریه اسارت رفرها را محکتر از پیش ساخت لیکن خشم و نفرتی را بصورت قوه در نهاد شورشیان نهفته کرده که احتمال انفعال آن در دور و نزدیک بخوبی قابل پیش بینی بود، برنامه های اصلاح گرانه کاترین بر مبنای تقلید از اروپائیان بیشتر از آنچه که واقفیت داشته باشد جنبه خود نمائی و فریبکاری توده های شهری و اعیان و اشراف رشد یافته در مکتب غرب و آشنا با فاکتور آراء مترقیان اروپائیان داشت تا جنبه خیر خواهانه و اصلاح طلبانه. بهر تقدیر بدرون احاطه کاترین نیز به اساطیر تحولات وقایع مهمی که در آن رخ داد تا ثبات قابل توجهی در خود کاهای اجتماعی ملت روسیه و طبقات پائین داشت که بحالت اهمیت است.

تطور این خود کاهای و آغاز بیکاری سیاسی- اجتماعی در روسیه را میتوان در شورش افسران جوان و روشنفکران نوپای فاقد تکیه گاه مردمی، در سال ۱۸۲۵ بر علیه تزار مشاهده کرد. این شورش که به شورش دسامبرسون معروف است ناشی از رخنه و نفوذ اربابان روشنفکری در میان افسران بوده بدین نحو که افسران ارتش روس در اثناء جنگهای ۱۵-۱۸۱۲ در اروپا کم و بیش با آراء و عقاید آزاد بخوانانه اروپا آشنائی یافته بودند و بر مبنای آن آرزوهائی در سر می پروراندند، این افسران با انقلاب بارباری از ملائکین روشنفکر که از افکار مترقیان غرب تغذیه میشدند، بعد از فوت الکساندر اول، حمایت از کنتانتین جهت بقدرت رساندن او بلوائی براه انداختند، هدفشان از حمایت از کنتانتین این بود که بتوانند در تحت حکومت او به اعمال و آرزوهای خود جامه عمل بپوشانند، لیکن کنتانتین خود از حق خود گذشته و آنرا به نیکالی تفویض کرده بود.

با قدرت رسیدن نیکالی چندین تن از رهبران این شورش را اعدام و چندین نفر دیگر را تبعید و با زندانی ساختن و علاوه بر آن فشار و خشونت و مضایق نسبت به توده های مردم نیز فروتن تر از پیش شد. بعد از آن نیکالی سلطان مطلق العنان روس شده هرگونه ندای آزادی را در گلو خفه میکرد تا که به سلطنتش توم تزارها دوام بخشد. چنانچه گفته شد این شورش نیز در اثر عدم جهت گیری صحیح انقلابی و عدم پایگاه

مردمی به نشان آن که افسران جوان و روشنفکران طبقه ملاک تاجار بودند و نیز در اثر عدم خود کاهای کافی اجتماعی و رشد سیاسی توده های تحت ستم و استعمار به شکست منجر شد، مخصوصاً ملائکین روشنفکر از جانب نیروهای رارعیس حمایت نمی شدند چرا که از علاقه و حمایت رفرها بی بهره بودند این شورش اگرچه در اثر ناراضیهای و نقطه ضعفهای مذکور و در نتیجه در اثر عدم پیروزی دستاوردی برای مردم محروم روسیه بهرمانه نداشت، لیکن فی نفسه بعنوان یک رخداد مهم اجتماعی آذهان عمومی توده های مردم را متوجه خود ساخت و پذیر خود کاهای خفیی را در آذهانشان بکشت. سرکشی این شورش از جانب تزارها این خود کاهای اجتماعی توده ها را تشدید کرده و زمینه های بدبینی عمومی نسبت به تزارها را گسترده تر از پیش ساخت.

با شکست این نهضت سازمانهای مخفی زیرزمینی در روسیه شروع به فعالیت کرد که بتدریج روشنفکران و دانشگهان را بسوی خود جلب میکرد. چنانچه میدانیم از زمان نفوذ و رخنه افکار و آراء مترقیان غرب به روسیه، دانشگاه همواره بهترین کشتگاه را برای رشد و پرورش بذر خود کاهایی، اجتماعی و رشد سیاسی صادره نیکالی اول پدر الکساندر دوم دیکتا توریجاری بود که آراء آشنائی روشنفکران و دانشگهان روسی به افکار آزاد بخوانانه غرب بشدت هراس داشت و برای مقابله با این جریانات روشنفکری و آزاد بخوانانه که در جنبشهای زیرزمینی گرد آمده بودند و تزار را به مبارزه می طلبیدند، پلیس خدای سیاسی مخفی و بنام سومین بخش بنیان نهاد، بگونه ای که اروپا تا آن موقع نظیر چنین سیستم وحشتناک پلیسی را بخود ندیده بود.

آدرس انتشارات مستضعفین، خیابان جمهوری اسلامی، نبش چهارراه لاله زار، پاساژ فروهر طبقه دوم

چگونه کاروان...

از صفحه ۱

نهانی که می‌گویند با سستی‌های تاریک، از حرکت و پیوستگی و طبیعت جوشی بارش داشته، تاکنون چیزی جز فضا نهایی غلط و اظهار نظرهای خود خواهانه و خود مبنای که ریشه در عدم رشد و تربیت اسلامی - استیانتان داشته بر نخاسته و بر بخواد حواس، این است که ما خود شاهد ناحت و باز اینگونه اسبابها به استرازی و راههای همین، ناهدمیم که چگونه افرادی شک نظر و کوبه بین نیکه بر کرسی فضا زده اند و با آگاهانه خود خواهانه به راههای می‌نایند. لذا است که برخورد با مسائلی که فوق "ترش رفت، قبل از هر چیز نیاز از اسامی انسانی و رندی اسلامی دارد و به پیداست که چنانچه از او مصحح به سائل حق نگریسته و با یک پیشانی انسانی به بررسی و نتیجه گیری در مورد آنها پرداخته شود، فضا بر حقیقت را بدین خواهد داشت که باز ناشی در جایگزین ساختن اظهار نظر مستدل و منطقی بهای ناخن و تازیدن نمود میباید. در اینصورت است که ما به دنیا گوش حق شنو، بیان بازی شنیدن نظر نگران را در باره ملک حق شنو قیرو قلب بر پیشانی در مقابل حق نیز، برای کار بستن راه مایدهد.

لذاست که در اینجا قبل از تشریح و بررسی دوباره خط مشی مان، قاطعانه اعلام می‌کنیم که قلمبان تنها و تنها در مقابل حق حقیقت می‌نهد، و اگر پیشنهاد خوانندگان برای مینا باشد ازل و جان پذیرای نیمه اینجا نگهده نمود میباید که دنیا در مقابل حق سر فرود آوریم، تلاشی می‌کنیم تا بکارش بدهیم.

تشریح دوباره خط مشی مان را که در حقیقت پاسخ جامعی است به سائل مطرح حقوقی اندک (از اینجا آغاز می‌کنیم که اساس اعتقاد ما بر این است که، در این برهه از زمان که انقلاب در مرحله اولیه و رشدش را زده و ارتجاع با تسخیر سنگهای سازه انقلاب لحظه به لحظه با گاه خود را به تثبیت و تحکیم می‌کند و تنها و تنها با تبدیل شور مذهبی نودها به شور مذهبی است که می‌تواند جلوی توطئه‌های امپریالیسم ارتجاع را گرفته و نقشه‌های ارتجاع را با سختی برای این منظر قبل از هم میبایست این مسئله را روشن سازیم که کار ایدئولوژیک، جهت تبدیل شور مذهبی مردم به شور مذهبی در رابطه با جهند و ایدئولوژی است.

دور دور سوال باید گفت که ما بر آنیم تا با نیکه‌داند توده‌های مردم بر شمع راضی‌علوی، صورت کور گورانه و نظیدی ... مذهبیشان را به حرکتی خود آگاهانه بدل سازیم، چرا که در طول تاریخ، شمع پوسیده حجابش کالبد نیمه مرده، تودما بوده و انقلاب آفریده و تمدن و فرهنگ ساخته و هیچگاه یک ذهنیت مجرد از عمل مردم، نبوده‌است. تا که ما بر بنیادان یک جریان فکری بعنوان زیر بنای عمل بدین خاطر است که اگر عمل زیر بنا و پایه فکری نداشته باشد، حرکتی عمیق و اساسی نخواهد بود و همینطور فکر به عمل نیانجامد، ذهنیت پوسیده و منجمد بیش نخواهد بود. برای مینا می‌توان گفت که ذهنیت خط مشی ما مجرد از "عمل" و "مردم" نیست، بلکه تحقق عمل و نیز شایسته درستی عمل، هم در رابطه با جهادش و هم در رابطه با محسنی مستلزم نیکه "عمل" یا گاهی فکری قبلی است که میبایست قبلا "بی رویه" شود. در رابطه با این مسئله است که همواره در تاریخ می‌بینیم هرگاه حرکت و سازندگی و رشد و تکاملی وجود داشته حتما زیر بنا و پیشانی‌های پیش، یک آگاهی فکری، یک فرهنگ به‌درا گذر و روشنگری و همچنین یک توجه اعتدالی از هدف و عمل بوده است.

البته امکان این بین هست که نیکه شدید فکری در یک برهه‌های از زمان، وسیله و عامل سؤ استفاده برای دور ساختن مردم از عمل شود. اما آنچه که باز در رابطه با این مسئله میبایست بعنوان ملاک و شاخص این چنین نیکه گاهی در نظر گرفت "نوع" است که آگاهی فکری منجمد و تجردا است و یا اینکه فرهنگی است ارزش آفرین و عمل را، و دوم اینکه شرایط عینی اجتماعی نیکه بر فکر، به چه صورت بوده‌است؟ شرایط عینی - اجتماعی نیکه بر راههای و شناخت و کارهای فکری را ایجاد می‌کند است؟ از ماب مثال: آگاهی نیکه ما در این شرایط به عنوان یک عاملی که از میان داریم، که با بازی آنرا دارد که تحولی بزرگ و حرکت اجتماعی معینی بر اساس ایدئولوژی انقلابی اسلام بوجود آورد، مناسباً صورتها و نیازهای عینی اجتماع باست؟ یا که نه،

کاری است ذهنی؟ یا نیکه ما در این شرایط حاسی بکارهای فکری جهت بار بردن سطح آگاهی نودها و گسترش آگاهی که اکنون بصورت انواع فکری و کلمات اعتقادی و گرانمایه‌های عمیق و تند عاطفی نمود میباید، عطی است امتیاز است از دلی بدمالی و از احساسی به محاسبه دیگر و سراجام و ستایش عمیق و بارند و تغییر دهنده امیدی است بوج و عبت؟ یا آگاهی ما در تلاشمان تا با حرکت گریزان و استرازی کنونی مان، اسلام را از قالب‌های شک و متحجر و سنتهای موروثی باز دارنده برهانیم و آنرا بصورت یک ایدئولوژی تحرک را و مسئولیت‌آفرین و هدایت کننده طرح کرده و جاگزین آن سنتهای بروج سازیم، تا از سزل امروز و همان نمین کننده زمان و زندگی و فکر و فرهنگ فردا را که تحولات اجتماعی رهبری می‌کنند سازیم، استرازیان می‌تواند یک خط مشی ذهنیت‌گرا و تجرد را باشد؟

از سکرین این خط مشی می‌پرسم که آیا جای این است که این سائل را مطرح کنیم که چرا انقلاب به اینجا کشیده شد؟ آیا راضی‌انگیزه کردیم رشد مردم و مبتی بودن پایه‌های انقلاب تنها بر شور مذهبی بجای شور مذهبی مردم نمی‌تواند بعنوان اساسی ترین دلیل سر نزولی حرکت انقلاب باشد؟ آیا مردم مادر بطبعه با حرکت "سید جلال" ادامه دهنده "این یعنی" تشریح می‌کنیم، "کونانی از لحاظ فکری - ایدئولوژیک اینجا شمع می‌کند، امکان داشت که این سر او می‌گردد؟ انقلاب، به چه جاشی کشیده شد؟ آیا وقت آن نیست که تا و آری - رستی‌ها و کار نگردنهای قبلی خوش را بپردازیم؟ و حرکت ۱۳۰۴ سالها می‌رود که گویا اندکی از آنرا قبل از انقلاب می‌گذرد، تعدید کنیم و دوباره حرکت را از سر بگیریم و مردم را به آگاهی اسلام راضی و اصول و فواید آن دعوت کنیم و در بنامشمان و از اینکه زمان کم است و نصف از دست رفتنی، نه‌ایم؟

آیا زمان آن نرسیده که باز گردیم و دوباره راه سختی را که قبل از انقلاب نیمه تمام طی کردیم و مسافت مانده به انقلاب، ره‌ایش کرده و آدمیم، از سر بگیریم و فرستاد غنیمت شمریم، تا با بهای حرکت ارتجاع مستحکم نگشته، باره بر سر منزل مقصود رانیم؟

اینها همه دردها و نیازهای است که اکنون انقلاب را را بر گرفته، در دهان و نیازهای که پوسیده بندگان مردمی را بخود مشغول میدارد که چه کاری؟ چه خط مشی است؟ و سلیقه؟ چه مکتبی؟ و ... به‌ترین است؟؟

چگونه که در رابطه با حفظ میراث‌های انقلاب، امیر - البیوم شکست خورده، از حرکتنا و بعنوان وسیله جهت بکار گاردن و مهره‌های وابسته و تدره‌های حمایت از طبقه حاکمه بهره نجوی و استفاده کند؟ چه کنیم که بتوانیم مبارزه را در بستر راضی به جلو رانده و نودها را در به پهمون راه بر فراز و شبست شعلی علوی امیدوار گاه داریم؟ و ... آیا هستی علقه بر گزینم و دست از افشای حقایق و بیان واقع بشویم و شاهد پشوری ارتجاع باشیم؟ آیا صبر را خط مشی خوش قرار دهیم و کنگ عزلت برگزینم، تا که بالاخره مردم از ارتجاع برنجند و بر ساعان آیند؟

آیا اصل "ما نجویه" برای نودها بسوی پیشگان مردمی در آینده، با نجویه به امکاناتی که ارتجاع در اختیار دارد وجود دارد؟ آیا سم پاشیهای شایعه روزی ارتجاع امکان باز گشت مردم بطرف نودهای پشرو مردمی را میدهد؟ آیا اگر این شرایط مبارزه ایدئولوژیک را جهت آگاه سازی مردم برگزینیم گرفتار دهگرا نمی‌شویم؟ آیا اصل "درست است که فلا" به مبارزه ایدئولوژیک پرداخت؟ و آیا درست است که بدان امیدوست که قبل از هر چه امپریالیسم شکست خورده را لحظه زرد و سپس ارتجاع را که نیکه بر شور مذهبی نودها دارد؟

و ... در پاسخ این سرگشتان بهایان حقیقت، می‌گویم آری، آری می‌توان داد داشت، می‌توان با خط مشی صحیح هم امپریالیسم را در هم کوبید و هم ارتجاع را، و آن حربیانی است که باید بدست نودها داد و به جان دشمنان افکند و بگورنای رشای و اساسی از خم بری‌شان ساخت، با سلاح شناخت، آگاهی، معرفت، عشق و ایمان و با تبدیل احساسات پاک مذهبیشان به خود آگاهی و شناخت عمیق مکتبی - اجتماعی ... اینجاست که مسئولیت پیشگان مردمی عیان و آشکار میشود. مسئولیتی که سنگین‌تر از بهمان بر می‌آید که دشمن آگاهی و رشد مردم و وارد حمله و دشمنان وحشت و هراس دارد، بر دوش خود حس می‌کنیم. چرا خط مشی مان چنین است، خط مشی مان این است که با نیکه

بر آگاهی و شناخت نودها نشان دهیم شمع علوی، قابلیت تبدیل به حرکت و عمل شدن را دارند و بزرگترین چراغ هدایت و جهت بای جهت گیری، درست در عمل است به این ترط که درست بشناسیم.

خط مشی مان اینست که با یک حرکت و مرحله‌ای با بهاد کردیم ما به پیش آفرینی است که یک کار مداوم بر روی سنتی اصل اسلامی استخراج نمودیم، در دوران احساس آگاهی و پیشگان مردمی و پرورش فکری - ایدئولوژیکان بر اساس این طایفه و سپس وارد ساختن آن در دوران احساس آگاهی‌های خود مردم، و بدان ادراک جامعه را درگون سازیم و با آگاهی و روشنی بخشیدن بدانها، شور مذهبیشان را به شور مذهبی بدل سازیم. بر این اساس آمدن بر اینست که در یک پروسه زمانی به اهداف عالیه ذهنی خود صورت عینی بخشیم، چرا که تا زمانیکه افرادی که در این جامعه رخنه و رسوخ نکرد انقلابی جوان جمهوریت ایران با انقلاب کبیر فرانسه موافق داشت.

انقلاب جمهوریت با چند فتوا و فرمان شروع میشود و انقلاب کبیر فرانسه با یک قرن اندیشیدن و تفکر بهشتازان و حرکت فکری، فیزیکی و آگاهی‌ها، روشنگرانه. بنابراین تا که بدان بر روی سائل فکری و رخنه و نفوذ آن در میان نودها می‌بایست عنوان نیست که از سائل عینی و از عمل غافل مانده باشیم. بلکه بدین خاطر است که "اساس" این حقیقت را در کردیم که باید در جامعه، آگاهی اجتماعی فرهنگی، تاریخی، ایدئولوژیک و ... بوجود آورد.

بر این اساس رسالت خود را در این شرایط و جو بعد از انقلاب، در این می‌بینیم. زیرا متقدمیم که تمام ناراضیها و انتقام ایجادهای بعد از انقلاب در رابطه با این مسئله است. چه اگر مردم با تحت پروسه خود آگاهی کشیده مکتبی سید جمال - شریعتی توانسته بود به خود آگاهی مکتبی برسد و ادامه آن پروسه بر همین مردم بر مردم می‌انجامید اوضاع وجو حرکتی مردم به صورت کونی نمیداد، لذا در رابطه با این علا و جو است که بزرگترین رسالت خود را در این شرایط و فوری‌ترین کارها در این برهه از زمان، عبارت می‌دانیم از: خود آگاهی دادن به مردم.

بر اساس شمع راضی علوی و نیکه کردن بر روی ایمان موجود با اینها به مکتب و راهت تصویر بسین همه استانداردهای مکتبی به نجاهت خود گاه و بهادر ساختن آگاهی و بخشیدن به ناهت و تبدیل شورهای شکست مذهبیشان به شورهای خود آگاه کشیده مذهبی.

و متقدمیم که همچنانکه همین ایمان و ایدئولوژی در یک برهه‌های از زمان توانست از ملت‌های متحد و قبایل غرق در فساد و تهاشی، یک امت متحد و متحرک بسازد و تمدن و علوم اسلامی که مادمینت امروز جهان است و عامل اساسی سقوط فئودالیسم و رشد طبقه متوسط و زوال فروغ ریح و سلطانی

در اروپا و رشتنه‌های پروسه‌های تنسیم و صف استعداد با همیم و تنبیر روح و بهانی کاتولیک و وحشی رناس و آغاز نهضت بهاجرت نودها و بهاد و اعتناات جرمایاتی و بالاخره جهان گرائی و جامعه گرائی روح جدید غریب، در فرون دوم و سوم و چهارم مجری، به شکو و درخشندگی گشتش رسد و آنچه نودها را در میان نژادهای یوگیاگون و ملتها و طبقات متدن و سطح، حاکم و محکوم شوفا کرد.

و درهای علم و پیشرفت و آلتجان برای همه گشود که عالمی "روستازادگان و حتی مولای و بردگان غریب و بیگانه" را به مقام بلند زعامت و منوی و ایامت مذهبی رساند و بر سند فضاوت نشانندادن و پیشوائی فکری - علمی جهان را بدستان سپرد، امروز نیز می‌تواند حرکت آفرین باشد و این عمل در این شرایط، فقط بسته به شناخت مذهبی و تغییر جهت دادن به اسلام از حالت سنتی و منجمد به حالت حرکت آفرینش است.

بنابراین انتخاب این خط مشی در این شرایط، اساساً "مقدمه واجب و حیاتی برای یک حرکت حقیقی اجتماعی است که مسلمان میبایست بر اساس استانداردهای مکتبی انجام گردد، حرفه‌ای است جبری که باید در رابطه با یک انقلاب اصل صورت گیرد. زیرا اگر انقلاب با این مرحله را طی نکند و قبل از اینکه مردم به یک شور مذهبی خود آگاه کشیده مسلح نشوند، حرکتش بیابان برسد - با همان خواهد رفت که اکنون می‌رود و در آینده خواهد رفت.

لذاست که در اینجا با توجه به تمامی این سائل این خط مشی را به تمامی نودهای مردمی و درمندان نیکه این دردها را با گوشت و پوست و خونا شح می‌دهیم بعنوان یک تزاره ایدئولوژیک و همانگونه که خود در اتخاذ چنین خط مشی ای هیچگونه تعصبی نداشتیم، از صاحب نظران وارسته و راها شده از بندها انتظار داریم که در برخورد با این تزاره اجتماعی از هرگونه حریمت و تعصبی خود را نهی کنند، تا بتوانند به صورتی که انتقاد چنین خط‌های را ایجاد کرده نائل شوند.

بنابر این تنها با برخوردی انسانی با این تزار و با گوش به‌طرفانه بصدان اسکی می‌توان از نتیجه گیری ذهنی دوری جست و صورت حقیقی مسئله را دریافت و در پهمون این سیرامید داریم که با بازی کرد که ممکن است حرفهای شدن در حرکتان، ما را الینکرده و فرصت اندیشیدن را از ما سلب نوده باشد، به همین لحاظ به‌پسته چشم انتظار رهنمودهای صاحب نظران آینده نگر حقیقت بین وارسته از قلم‌هایمان.

و السلام علی‌نا و التبع‌الهدی

شعار ما:

شعار ما در آگاهی بخشیدن به مردم و راهنماییشان بسوی حق خلاصه نمیشود، و تنها با خطر این بپا نخواستیم ایم که آگاهی را به میان مردم ببریم، به بیان دیگر مسئولیت ما تنها جنبه ذهنی ندارد، بلکه این گام نخستینمان "وسیله ای است جهت تحقق رسالت و مسئولیت اصلی مان، و مسئولیت اصلی مان بر پائی عدالتی است بر اساس آگاهی و روشنگری در پرتو مبارزات بی‌امانمان، بنابراین شمارمان چنین است: ابتدا دعوت مردم بسوی حق جهت آگاهی بخشیدن بدانان که تحقش در آموزش نظری - تئوریک مردم میسر است، و بر اساس این آگاهی، خیزش جهت تحقق عدالت. کوتاه سخن اینک: شعارمان، آگاهی بخشیدن به مردم و تحقق عدالت در زندگی عینی‌شان است.

بزرودی منتشر میشود دشمنان مردم کیانند و دشمنان آنان کدام؟